

هو العليم

اهمیت عقل در شریعت

سلوک خانواده - طهران - جلسه ۳۰

بیانات

حضرت آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی

طهرانی

قدس الله سره

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

و صلى الله على سيدنا و نبينا ابى القاسم محمد

وعلى آله الطيبين الطاهرين

واللعنة على اعدائهم اجمعين

پایه ریزی شریعت بر اساس عقل

روایتی از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم

توسط ائمه عليهم السلام به ما رسیده است که اگر

بگوییم تمام معارف اسلام و سیر و سلوک و عرفان

در این روایت نهفته است سخن به گزاف نگفتم،

حضرت فرمودند:

و لما خلق الله العقل قال له: اقبل فاقبل و قال له:

أدبر و أدبر قال: بك اعاقب و بك اثيب.^۱

«وقتی که خداوند عقل را خلق فرمود به عقل

۱. الکافی، ج ۱، ص ۱۰:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: "لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ اسْتَنْطَقَهُ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَدْبِرْ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ وَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَ لَا أَكْمَلْتُكَ إِلَّا فِيمَنْ أَحَبُّ أَمَّا إِنِّي إِلَيْكَ أَمْرٌ وَ إِلَيْكَ أَنْهَى وَ إِلَيْكَ أَعَاقِبُ وَ إِلَيْكَ أُثِيبُ".»

خطاب کرد که به سمت من بیا و عقل به سمت خدا و به سمت تحصیل رضای پروردگار پیش آمد. بعد خداوند به عقل خطاب کرد که بازگرد و عقل بازگشت و امثال امر خدا را کرد و به جایگاه خود برگشت. در این هنگام خداوند به عقل خطاب کرد که من به واسطه تو افراد را عقاب می کنم و به واسطه تو به آنها اجر و پاداش می دهم.»

این مسئله، مسئله ای است که همان طوری که عرض شد، تمام مطالب و مبانی شریعت و سلوک و عرفان بر این اساس پایه ریزی شده است و براساس این روایت ما می توانیم همه این مبانی را درنظر بگیریم و مطرح کنیم.

اساس شریعت براساس عقل است و شریعتی که در آن عقل راه ندارد، جنون و حماقت و سفاهت است. نظام عالم براساس عقل و تدبیر بر میزان اکمل و احسن است. اگر این مسئله را از نظام عالم جدا کنیم، آن نظام، نظام جنگل و نظام جنون و نظام توحش خواهد شد. آن قدر که ما در روایات و در مبانی شریعت و کلمات بزرگان اخبار و همین طور مطالبی که از اولیاء خدا نسبت به تکامل عقلی

شنیده‌ایم، راجع به هیچ مطلبی این قدر تأکید نیامده است.

معیار نبودن پرداختن به اذکار در سیر و سلوک

تصوّر ما بر این است که در مسیر الی الله و راه سیر و سلوک آنچه معیار است عبارت است از پرداختن به اذکار و قیام به عبادات و اوراد و مسائلی که در این زمینه مطرح شده است. این طور تصوّر می‌شود که ملاک سیر و سلوک و عرفان براساس اطاعت از شخصی به عنوان فردی که خصوصیات و شاخصه‌هایی دارد و از نقطه نظر ظهور و بروز ممکن است با سایر افراد تفاوت‌هایی داشته باشد پایه‌گذاری شده است، این طور خیال می‌شود که در عرفان باید فردی باشد که به عنوان مطاع باشد و فرد دیگری باشد که مطیع باشد، مرادی باشد و مریدی باشد و برنامه‌ای باشد و دیگر لازم نیست که مطلب و مسئله دیگری پشت این قضیه باشد.

راه خدا یعنی حرکت از عالم تخیلات و توهمات به عالم کلّیت

ولی آن مطلبی را که انسان در وهله اول و ابتدائاً از کلمات بزرگان، چه صراحتمند و چه غیر بالصراحة و چه تجربه‌های عینی و شهودی ادراک می‌کند این

است که مسئلهٔ راه خدا و سیر الی الله فقط پرداختن به امور ظاهر و اعمال و رفتار و اذکار نیست بلکه اینها جزئی از مطلب است و جزئی از آن روش و منش انسانی است. شکی نیست که راه خدا عبارت است از حرکت از عالم تخیلات و عالم توهّمات به عالم کلّیت.

در این مطالبی که عرض می‌کنم رفقا و دوستان خیلی دقت کنند زیرا با توجّه به مطالب و مسائلی که بنده می‌شنوم و مطرح می‌شود و با وجود تأکیدی که در این سالیان متمادی نسبت به فهم و ادراک واقعی مبانی سیر و سلوک شده است ولی با توجّه به تغییر و تحولات و بعضی از مطالب به نظر می‌رسد که آن‌چنان که باید و شاید این مطالب مورد دقت قرار نگرفته است و گرچه براساس همان مطالب قبلی که در جلسهٔ قبل مطرح شد، در نظرم بود که امروز مطلب دیگری را خدمت دوستان مطرح کنم ولی به نظر رسید که اگر راجع به این مسئله مقداری توضیح داده بشود شاید مناسب باشد.

هدف اولیاء الهی، رشد و تکامل عقلی افراد

در تمام مدّتی که بنده با مرحوم پدرم - رضوان

الله تعالی علیه - بودم، چه در زمانی که ایشان در
طهران بودند و چه در زمانی که ایشان به مشهد
مقدس هجرت کردند و در عتبه مقدسه حضرت
ثامن الائمه علیه السلام متوطن شدند، آن مسئله‌ای را
که من از همه بیشتر احساس می‌کردم که موردنظر
ایشان است، مسئله رشد و تکامل عقلی بود نه
پرداختن به امور عادی و ظاهری مثل نماز شب،
بیداری، ذکر و سایر مسائل، همه آنها به جای خودش
محفوظ ولکن این مسئله خیلی مهم و قابل دقت بود
که می‌دیدیم ایشان تمام مسائل و مطالب را بر این
اساس پی‌ریزی می‌کردند.

من در آن زمان سابق - زمان شاه - سنم حدود
بیست سال بود که قضیه‌ای اتفاق افتاده بود و
می‌خواستم از آن قضیه و مسئله سر دریاورم و... و
مقداری هم جلو رفتم و به بعضی از مطالب هم
رسیدم و بعضی از مطالب را هم ادراک کردم. البته
نمی‌توانم بگویم که ایشان مطلع نبودند ولی برحسب
ظاهر جریانی پیش آمد که متوجه شدند و مرا از ادامه
این مسیر نهی کردند و من هم پذیرفتم و گفتم که
بسیار خوب من دیگر ادامه نمی‌دهم. بعد وقتی که من

از اتاق بیرون رفتم، من را صدا کردند و فرمودند که
فلانی بیا با تو کار دارم. وقتی نشستم فرمودند که چرا
وقتی من گفتم که این کار صلاح نیست شما
پذیرفتی؟ آیا این پذیرفتن به خاطر این بود که من
پدرت هستم و حالا فرد بزرگی هستم و خلاصه از
یک موقعیت برتری نسبت به این قضیه با تو صحبت
می‌کنم یا اینکه واقعاً به خود مطلب رسیدی و این
مسئله را پذیرفتی؟! گفتم که نه، من چون دیدم شما
پدر من هستید و صلاح من را می‌خواهید و نسبت به
من محبت دارید و در این ابراز محبت هم صادق
هستید، از این نقطه نظر دیگر مطلب برای من تمام
بود، چه به آن برسم یا نرسم. ایشان فرمودند که این
مطلبی که می‌گویی درست است ولی این همه مسئله
نیست. من می‌خواهم شما طوری این مطلب را
بدانی که اگر من باشم یا نباشم و نظیر یک هم‌چنین
قضیه‌ای اتفاق بیفتد شما بدانی که چه کار کنی، آن
منظور من است.

بینید مرام اولیاء خدا این نبوده است که چوبی
دستشان بگیرند و بالای سر افراد نگه دارند و افراد با

این مسئله و با این کیفیت بخواهند راه خدا را بروند!
این راه خدا رفتنی نیست و این راه، راه کتک است،
راه چوب است، راه عقاب است و راه عتاب است.
بر فرض هم اگر کسی در یک هم‌چنین راهی برود،
این راه را براساس ترس می‌رود، ترس از اینکه مورد
غضب شخص بزرگی قرار بگیرد، ترس از اینکه
مورد خطاب و عتاب شخص بزرگی قرار بگیرد،
ترس از اینکه به واسطه آن غضبی که برای آن فرد
بزرگ اتفاق افتاده است، مورد غضب پروردگار قرار
بگیرد.

رضا و سخط پیامبر و اهل بیت علیهم السلام همان رضا و سخط پروردگار متعال

هیچ کدام از اینها ملاک نیست و باید این را در نظر
گرفت که در این مسیر یک جریان وجود دارد و یک
پرونده و یک چهارچوب در اینجا قرار دارد، رضای
راه خدا همان رضای خدا است. رضای امام
علیه السلام همان رضای پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم است و و رضای پیغمبر همان رضای خدا
است و در اینجا تفاوتی ندارد و در مقابل سخط و
غضب آنها هم همین طور است.

وقتی که آن دو نفر آمدند و از امیرالمؤمنین

علیه السلام اجازه گرفتند که به عیادت حضرت زهرا
 سلام الله علیها بیایند، حضرت زهرا فرمودند: «من با
 آنها ملاقات نمی کنم.» امیرالمؤمنین آمدند و به آنها
 فرمودند که فاطمه می فرماید که من ملاقات
 نمی کنم، اینجا منزل من است و ملاقات نمی کنم و
 این هم یک چیز طبیعی است. آنها اصرار کردند و به
 امیرالمؤمنین گفتند که حالا شما واسطه شوید!
 [وقتی حضرت امیرالمؤمنین واسطه شدند،]
 حضرت زهرا فرمودند: «الْبَيْتُ بَيْنُكَ وَ أَنَا أُمْتُكَ»^۱
 منزل، منزل تو است و خودت هم اختیار منزلت را
 داری!»

وجود مراتب متفاوت در آیات قرآن کریم و اعمال اهل بیت علیهم السلام

این داستان حضرت زهرا سلام الله علیها خیلی
 عجیب است! واقعاً این کارهایی که می کردند انسان
 را خیلی به تحیر وامی دارد. یک وقت من در این
 مسئله و در این نقطه فکر می کردم که اینکه می گویند
 که قرآن دارای مراتبی است،^۲ یک مرتبه قرآن

^۱. کتاب سلیم بن قیس هلالی، ج ۲، ص ۸۶۹؛ دلائل الائمة، ج ۱، ص ۱۴.

^۲. تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۳۱:

«إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنًا، وَ لِبَطْنِهِ بَطْنًا إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ.»

امام شناسی، ج ۵، ص ۱۱۲:

«از برای قرآن ظاهری و باطنی است، و از برای باطن آن باطن دیگری است

مرتبه‌ای است که همه می‌خوانند و آیات قرآن را ترجمه می‌کنند و آن استفاده‌ای را که باید از قرآن و از آن مطالب ببرند، می‌برند و مفاهیمی هم برای انسان حاصل می‌شود.

یک وقت نه، شخصی از این مرتبه الفاظ و... بالاتر می‌رود و مطالب و مسائلی به‌نظرش می‌رسد که طبعاً آن مطالبی که مربوط به عوام و فهم عوام است دیگر برای او کافی و مکفی نیست و همین‌طور در این قرآن به مراتب بالاتری دسترسی پیدا می‌کند تا جایی که اولیاء خدا و عرفاء بالله از این آیات مسائلی را می‌فهمند [که اصلاً دیگران نمی‌فهمند!]

تفاوت فهم و ادراک عرفا با دیگران نسبت به آیات قرآن کریم

یک وقت ما خدمت مرحوم آقای حدّاد - رضوان الله تعالی علیه - بودیم و ایشان داستان حضرت خضر و موسی علی نبینا و آله و علیهما السلام را از آیات قرآن برای ما تفسیر می‌کردند. همین داستان حضرت خضری که همه در تفاسیر دیده‌اید که چطور معنا و تفسیر می‌کنند. به حسب ظاهر حضرت خضر دارای

مطالب و مسائلی بود که حضرت موسی به آن مطالب
نرسیده بود و طبعاً اعتراض کرد و آن اعتراض هم
باعث شد که بین حضرت موسی و حضرت خضر
فاصله بیفتد و دیگر حضرت موسی نتواند از
حضرت خضر استفاده کند، همین مطالبی که طبعاً
مطرح می‌شود. ولی وقتی که آن شب این مرد بزرگ
و این فردی که به حقایق این مسئله دسترسی پیدا
کرده است نه به مطالبی که در کتب و... نوشته شده
است، یعنی ایشان به خود آن حقیقتی که براساس آن
حقیقت و واقعیت این آیات قرآن بر قلب رسول‌الله
صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است، دسترسی
پیدا کرده است. من آن موقع سنّم به هفده سال هم
نرسیده بود ولی الآن تصوّر می‌کنم که مطالبی که آن
موقع ادراک می‌کردم، از واقع هم خیلی دور نبوده
است. وقتی که آن شب ایشان این مطالب را
می‌فرمودند، این مسئله برای من پیش آمد که اگر
فردی به این مرتبه از شهود و عرفان نرسیده باشد اگر
تا روز قیامت هم درس بخواند نمی‌تواند این مطالب
را بگوید! الآن ما چقدر درس می‌خوانیم؟ الآن

درس‌های کلاسیک ما فرض کنید که پانزده سال یا بیست سال است. اگر شخصی نسبت به بقیه خیلی تلاش کند بیست سال درس می‌خواند و بقیه عمرش را هم به تحقیقات و... می‌گذارند. الآن سنی از ما گذشته است، فرض کنید که شخصی هفتاد هشتاد سال هم عمر می‌کند و به مطالب هم می‌رسد و تا حدودی بعضی از مسائل برای او روشن می‌شود.

مطالبی را که آن شب این مرد بزرگ راجع به همین قضیه بیان فرمودند که خیال می‌کنم من در جلد دوم اسرار ملکوت آن را بیان کردم، البته مقداری از آن یعنی تقریباً حدود بیست و یا بیست و پنج درصدی از آن مطالب را در آنجا نقل کردم، دوستان و رفقا بروند در آنجا توجه کنند. باینکه ما این مسئله را به صورت فنی و علمی و کلاسیک مطرح کردیم، هنوز که هنوز است برای خیلی از افراد همین بیست و پنج درصد قابل قبول و قابل تحمل نیست!

آن وقت چطور می‌شود که فرض کنید فردی سالیان سال درس بخواند، ده سال، بیست سال، صد سال، هزار سال و اصلاً به مقدار عمر نوح درس

بخواند اما بالأخره انکشاف این مسائل یک استعداد خاص و یک سعه فعلی وجودی می خواهد تا اینکه انسان بتواند به این مسائل برسد. برای طفلی که در کلاس اول است شما اگر تمام کتاب های دنیا را هم بیاورید فقط در همان حدی که می فهمد، می تواند از این کتاب ها استفاده کند نه بیشتر چون اصلاً سعه وجودی او بیش از این اجازه نمی دهد که بخواند به این مسائل برسد. برای افرادی که اینها از نقطه نظر سعه وجودی در حدی هستند که ادراک مسائل بالاتر از آن حد وجودی برای آنها ممتنع است، حتی اگر به مقدار عمر نوح را هم به درس خواندن و مطالعه بگذرانند، نمی توانند به اندازه بال مگسی به آن مرتبه ای که اولیاء و عرفای الهی دسترسی پیدا کرده اند، برسند! اصلاً امکان ندارد.

حالا صحبت در این است که همان طوری که این مسئله مطرح می شود، اگر قرار باشد که قرآن فقط برای افراد عوام باشد و از آیات قرآن همین استفاده ای بشود که افراد عادی و عوام همین مقدار را می فهمند پس دیگر یک هم چنین شخص بزرگ و

عارفی می‌تواند چه استفاده‌ای از قرآن بکند و دیگر قرآن به چه دردش می‌خورد؟! پس قرآن هم مثل روزنامه می‌شود! روزنامه چیست؟ همین که یک صفحه حوادث دارد که فلان‌جا فلان اتفاق افتاد، فلان‌جا تصادف شد، فلان‌جا جنگ شد، فلان‌جا زلزله شد، فلان‌جا این شخص مُرد و آن شخص به دنیا آمد و از همین قبیل مسائل. انسان یک دفعه این مسائل را می‌خواند و کنار می‌گذارد و دیگر دوباره خواندن که ندارد ولی قرآن این‌طور نیست که انسان یک مرتبه بخواند و کنار بگذارد، هر روزی که بخواند و هر مرتبه‌ای که بخواند یک حالت، یک معنا، یک مرتبه و یک مفهوم دیگری را برای خودش آشکار می‌کند.

همین مرتبه از معرفت قرآن برای اولیاء الهی به شکلی است و همین مرتبه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که قرآن بر آن حضرت نازل شده است به نحوی است که وقتی رسول خدا این قرآن را می‌شنود و قاری برای آن حضرت می‌خواند، حضرت متحوّل می‌شوند، متغیر می‌شوند، منقلب

می‌شوند و اشک از چشمان آن حضرت می‌آید.^۱ آیا آن مطالبی را که رسول خدا از این قرآن متوجّه می‌شود همان مطالبی است که ما می‌فهمیم و ادراک می‌کنیم؟! آن مطالبی را که ما ادراک می‌کنیم که برای رسول خدا اشک جاری شدن را ندارد! برای آن حضرت، این انقلاب و این تحوّل را ندارد! خب همین مسائلی است که ما این مسائل و مطالب را ادراک می‌کنیم و متوجه می‌شویم.

دور نبودن نظام عالم تکوین از جنبه عقلانیت

حالا صحبت در این است که این مرام و این روشی که در نظام خلقت قرار دارد و این مرام و نظام براساس یک تدبیر در نظام تکوین نهاده شده است، این نظام دیگر نمی‌تواند نظامی باشد که از آن جنبه عقلانیت برکنار باشد و این نظام عالم تکوین نمی‌تواند از آن مسئله عقلانیت به دور باشد و جایی از این نظام نمی‌تواند از آن جنبه اداره کل و اداره تمام شئون انسان از نظر تربیت و تزکیه و رشد لنگ بزند و بلنگد. بگویند که شما می‌توانی تا اینجا جلو

^۱ . اسرار الصلاة، شهید ثانی، ص ۱۵۴.

بیایی اما وقتی که به اینجا رسیدی دیگر حق جلو رفتن را نداری! تا اینجا می‌توانی فکر کنی و وقتی فکرت به اینجا رسید دیگر حق فکر کردن را نداری! اینکه حق فکر کردن را نداری، این را چه کسی تعیین کرده است؟! چه کسی یک هم‌چنین قانونی گذاشته است که من بیش از این نمی‌توانم فکر کنم؟! بیش از این نمی‌توانم رشد کنم؟! بیش از این نمی‌توانم بفهمم؟! چه کسی یک هم‌چنین قانونی را قرار داده است که من بیش از این نمی‌توانم خودم را به تکامل برسانم؟! چه کسی یک هم‌چنین حکمی را وضع و تدوین کرده است که من از این استعدادهای وجودی خودم که خدای متعال در من قرار داده نمی‌توانم بهره ببرم؟!

وجود ربط با پروردگار برای هر فرد

اگر شخصی نمی‌خواهد آنچه را خدا به او داده است مورد استفاده و بهره‌برداری قرار بدهد، این به بقیه افراد چه ربطی دارد؟! مگر بقیه افراد در این دنیا نصیبی از تکامل نبرده‌اند؟! و آیا مگر رسیدن به تکامل افراد برعهده افراد خاصی قرار داده شده است؟! این قانون از کجا آمده است؟! از کجا قانون

آمده است که تکامل شما به دست بنده است که اگر
بخوایم شما را به کمال می‌رسانم و اگر نخواهم
نمی‌رسانم؟!

هر شخصی همین که به دنیا آمد، در نظام خلقت
یک سهمیه و نصیبی از حقوق خدادادی به او برای
رسیدن به تکامل خود دارد و در این مسئله فرقی بین
مسلمان و غیرمسلمان نیست. هر شخصی که پا به
این عرصه وجود می‌گذارد، از نقطه نظر قانون خلقت
و نظام احسن خلقت برای او پرونده‌ای باز می‌شود
تا چه موقعی این پرونده بسته شود! صفحه اول،
صفحه دوم، همین‌طور در این پرونده صفحه‌هایی
وجود دارد که باید یک‌به‌یک صفحه‌ها را بخواند و
مطالعه کند و به آن عمل کند تا به صفحه بعد برسد،
می‌خواهد مسلمان باشد، می‌خواهد یهودی باشد،
می‌خواهد نصرانی باشد و هر شخص دیگری که
می‌خواهد باشد، همین که به او انسان گفته شود، از
نقطه نظر حقوق الهی دارای حق است، دارای حساب
است، دارای ربط است، بین او و بین پروردگار ربط
وجود دارد و براساس همان ربط است که روزگار

خود را طی می کند، حالا یا به شقاوت طی می کند یا به سعادت طی می کند ولی کسی نمی تواند این حقوق را از هر فردی بگیرد و این لازمه آمدن در این دنیا و باز شدن حسابی است برای او. نه آمدن در این دنیا ارتباطی به من و امثال من دارد و نه رفتن او از این دنیا ارتباطی به من و امثال من دارد، هر شخصی برای خودش حساب و کتاب خاص به خودش را دارد و همه ما باید نسبت به این مسئله توجه داشته باشیم که برای هر روز و هر لحظه ای که بر ما می گذرد، ما صفحه خاصّ به خود را داریم و باید به آن صفحه پردازیم. این نظام می شود، نظام احسن خلقت؛ یعنی براساس این نظام است که ما دیگر نمی توانیم هر کاری را انجام بدهیم و اختیار برای انجام دادن هر کاری را نداریم. باید به خود و به آنچه برعهده ما قرار داده شده است، برسیم.

نظام احسن خلقت براساس تعقل

این مسئله، مسئله بسیار بسیار حیاتی است که نظام احسن خلقت براساس تعقل است؛ یعنی عقل انسان در هر محدوده ای که حکم می کند و بر یک مسئله حکم عقلانی می کند، در آن محدوده نظام

عالم به او حق داد و اختیار داده و به او کاغذ امضا شده داده است که تو می توانی در این مسیر اقدام کنی و تو می توانی اینجا بروی و تو می توانی آنجا بروی. در آنجایی که عقل و ضمیر و فطرت او این حق را به او می دهد که از مسائل و جریاناتی که در این دنیا هست بهره مند و متمتع باشد، بر این اساس شریعت قرار گرفته است.

لزوم رشد عقل در شرایع الهی

شریعت پیامبران الهی و شریعتی که از ناحیه پروردگار بر نفس پیامبران الهی آمده است، شریعتی است که جنبه عقلانی ما را به تکامل می رساند نه جنبه تخیل و احساس و توهم ما را. در شرایع الهی عقل انسان باید رشد کند نه توهمات و تخیلات و احساسات.

رشد توهمات و ظاهرسازی ها در سایر مکاتب

در سایر مکاتب توهمات رشد می کند و ظاهرسازی ها و قیافه ها رشد می کند. یک وقت من داشتم یک جریان درویشی و صوفی گری و... را که در یک جایی بود می دیدم. شخصی نشسته بود و کلاه خیلی عجیبی هم بر سرش بود. خلاصه همه

قیافه او همان کلاهی بود که بر سرش بود و اگر آن کلاه را برمی داشتند، او با افرادی که در خیابان خیار و چغندر می فروختند فرقی نداشت. ولی وقتی کلاه سر او می گذاشتند آدم دو متر عقب تر می پرید! خلاصه این بنده خدا کلاهی سرش بود و افراد هم می آمدند و...! فیلمش را برای من آورده بودند و من داشتم تماشا می کردم و دیدم که تمام مسائل دکور است و همه ظاهر سازی است، افراد باید بیایند، بعضی ها آنجا بنشینند، بعضی ها آنجا بنشینند، بعضی ها نباید جلو بنشینند، بین این شخص و اینهایی که در آنجا هستند باید حریمی حفظ شود، آنهایی که جلو می نشینند باید حالت خاصی داشته باشند، لباس مخصوص و جبه و... پوشیده باشند و کسی که می خواهد رد بشود، نباید از وسط این افراد رد بشود و باید برود فرض کنید که دور بزند و از آنجا رد بشود! نمی فهمیدیم این کارها و این بساطها چیست؟

این کلاهی که سر این بنده خدا بود اگر دو دقیقه سر من بود سر ما هزار جور مرض و غرض پیدا می کرد! - آن غرض بدتر از مرض است - من

می گفتم او با هم چنین وضعیت و کلاهی که دارد چرا خسته نمی شود؟! تا اینکه دیگر خود آن بیچاره خسته شد و کلاه را زمین گذاشت تا مقداری استراحت کند! بالأخره دکور هم حدّی دارد! چند دقیقه نگذشته بود که یک دفعه فردی آمد که اهل علم بود. این تا دید او دارد می آید یک دفعه کلاه را برداشت و دوباره روی سرش گذاشت که با کلاه او را ملاقات کند! این چه بازی است؟! این مکتب، مکتب زدودن عقل است و مکتب از بین بردن عقلانیت است.

الآن فرض کنید من عمامه را برمی دارم و اینجا می گذارم و بقیه صحبت‌م را بدون عمامه با شما انجام می دهم، این چه اشکالی دارد؟ متنها از باب ادب و احترام و اینکه عمامه لباس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم است آن را بر سر می گذاریم و صحبت می کنیم.

اما آن کلاه سی منی چیست که سرت گذاشتی! سر خودت که چند سیر بیشتر نیست حالا چرا یک کلاه سی منی به سرت گذاشتی؟! این چه بساطی است؟! این چه قضیه‌ای است؟ این چه جور

مسئله‌ای است؟! شخصی که بخواهد این مسئله را ارزیابی کند همان‌جا می‌فهمد که در اینجا به ظواهر و مظاهر و دستک و مسائل ظاهری توجّه می‌شود. چقدر از مطالب عقلانی به این افراد گفته می‌شود؟! چقدر فهم اینها اضافه می‌شود؟! چقدر از اینها می‌توانند به مسائل و مطالب خودشان برسند؟! در موارد فتنه و شبهه اینها چقدر می‌توانند راه خودشان را تشخیص بدهند؟! اینها چقدر توانستند به آن مسائلی که برای آنها جنبه حیاتی دارد توجّه کنند و از آن مطالبی که برای آنها ضرر دارد فاصله بگیرند؟! یک روز، دو روز، یک سال، دو سال، ده سال، آخرش چطور می‌شود؟ آیا همین‌که بیاییم و بنشینیم و چند تا شعر بخوانیم [کار تمام می‌شود؟!]

بعد هم شروع کردند به ساز و دمبک زدن و...! گفتم که دیگر ختم به خیر شد و ختامه مسک شد! دیگر آخرش هم به همین ساز و دهل و... و خواندن چند خط شعر گذشت و وقتی هم شروع به شعر خواندن کردند، هر شعری را که از زمان حضرت آدم [به این طرف آمده خواندند!] هر کسی هرچه در دهانش می‌آمد می‌خواند. یکی از شعر شیخ بهائی

خواند، یکی از فؤاد کرمانی خواند، یکی از مولانا
خواند و یکی هم از شمس تبریزی - رضوان الله
تعالی علیهم اجمعین - خواند. گفتیم چه شد؟!
بالآخره این آشی را که درست کردید، این آش هم
حساب و کتابی دارد. می گویند آشی که برای دل درد
است، در آن نخود نمی ریزند. کسی که فلان مشکل
را دارد، آش او را ترش می کنند. شما در این آش هم
دوغ ریختید و هم سرکه ریختید و هم عسل ریختید
و همه چیز را قاطی کردید! این بساطی که درست
کردید چه شد و چه از آب درآمد؟! بعد هم بلند
شویم برویم و شامی بیاوریم و بخوریم و الحمدلله با
شکم های سیر از اینجا برویم که دیگر مطلب و
مسئله ای باقی نماند.

هدف و مقصد از ادیان الهی، رشد و تعالی فکری و عقلی

ما در شریعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
و در شریعت ادیان الهی، ساز و دهل و دمبک و
دستک و... نداریم، ما این طور نشستن و آن طور
نشستن نداریم، ما کلاه های کدایی و... نداریم و ما
دم و دستگاه های فلان نداریم. در این ادیان الهی
عقل و فهم و ادراک افراد بالا می رود. اینها مسائلی

است که به واسطه آن تجرّد روحی و سعه وجودی و سعه صدر که براساس مراقبه، البته مراقبه‌هایی که بزرگان دستور می‌دهند و آن مراقبه‌ها با ضمیمه عبادات و اذکار، انسان را به این مرتبه رشد و تعالی فکری و عقلی می‌رساند و آن [رشد و تعالی فکری و عقلی که] هدف و مقصد برای این مسئله است. اینکه می‌گویند که فرض کنید که در مسیر عرفان، تمام مسئله براساس عشق و احساس و کنار گذاشتن عقل و... است، تمام اینها چرند و پرند و مزخرفات است.

عرفان یعنی رسیدن به عقل

عرفان یعنی رسیدن به عقل و کسی که به عقل می‌رسد دیگر گول نمی‌خورد، کسی که به رشد عقلانی می‌رسد دیگر تبلیغات و... نمی‌تواند مسیر او را منحرف کند، کسی که به رشد عقلانی می‌رسد هزارتا پوستر و پلاکارد و امثال ذلک نمی‌تواند او را از آن تشخیصی که داده است به کناری بزند، کسی که به رشد عقلانی می‌رسد به دنبال هر بادی حرکت نمی‌کند، باد امروز از طرف شمال بیاید و این‌هم به طرف همان سمت برود، فردا عوض بشود این‌هم

عوض بشود! کسی که از نقطه نظر عقلانی، مبانی و مطالب به دستش است، اگر تمام دنیا هزارتا فیلم هم به او نشان بدهند باز آن جنبه فهم و عقلانیتش نمی گذارد که آنچه را پشت پرده است، از دیدگان او غافل بماند. کسی که به رشد عقلانی می رسد، مظاهر و ظواهر فریبنده دینی نمی تواند او را از دین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جدا کند و او را از امام علیه السلام جدا کند. کسی که به رشد عقلانی رسیده است اگر تمام افراد جمع بشوند و بر یک مسئله گواهی بدهند، آنها را در جایگاه خودش قرار می دهد و حالا اینکه صحبت می کند یا نمی کند، آن یک مطلب دیگری است اما از نقطه نظر مسائل این طور است. ما همه این مطالب را تجربه کردیم.

عدم استفاده بهینه از بزرگان به واسطه عدم فعلیت جنبه عقلانی

در زمان مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در همان زمان های گذشته، ما مسائلی را می دیدیم که واقعاً آن مطالب حتی افرادی را که مدّعی در این قضیه بودند، به زمین نشانند و نتوانستند حرکت کنند! بار زیاد بود، فهم زیاد بود - بعضی از این مطالب را ذکر کردم، حتماً رفقا و دوستان اینها را مطالعه کردند،

حالا من به اشاره نقل می‌کنم و تصریح نمی‌کنم - و من در همان وقت وقتی که از مرحوم آقا سؤال می‌کردم که این شخص که الآن دارای یک هم‌چنین موقعیت و خصوصیتی است، آیا در یک هم‌چنین مسئله و قضیه به این مهمی و با اهمیتی نباید حداقل نه به عنوان یک دستور بلکه به عنوان یک مشورت از شما استفاده و بهره ببرد؟! ایشان سری تکان می‌دادند و خنده‌ای می‌کردند و می‌فرمودند: «مطلب همین طور است، مسئله همین طور است!»

اینها مطالبی است که انسان می‌رسد به اینکه حتی افراد و اشخاصی که اینها ممکن است به مطالب و مدارج علمی و مدارجی از تقوی و معنویت هم رسیده باشند ولی از آنجایی که آن جنبه عقلانی در آنها به مرتبه فعلیت نرسیده و نتوانستند از آن جنبه عقلانی استفاده کنند، ما می‌بینیم در قضایا، حوادث، مسائل و جریاناتی که در همان زمان‌های گذشته پیش آمد و بعداً هم پیش خواهد آمد، متزلزل می‌شوند و به راه‌های مختلفی می‌روند.

ظهور اختلاف در کیفیت رفتار انسان‌ها به واسطه اختلاف مراتب عقل در افراد

اینکه می‌گویند که در روز عاشورا فرض کنید که

اگر حضرت ابا الفضل العباس علیه السلام می خواست به عقلش عمل کند باید وقتی که وارد شریعه فرات می شد [آب می خورد] و علی القاعده کسی که تشنه است و ساعت ها را هم به تشنگی گذرانده است آن هم با آن وضعیت، هر عقلی حکم می کند که انسان باید آب بخورد و رفع عطش کند. مگر ما نمی گویم که واجب است که انسان از امام خود حمایت کند؟! بسیار خوب آیا الآن اگر من تشنه باشم بهتر می توانم حمایت کنم یا اینکه فرض کنید که سیراب باشم؟ اگر سیراب باشم توانم و قدرتم بیشتر است و عقل هم چنین مسائلی را می گوید اما این عقل، عقل تکامل یافته نیست و این عقل، عقل عادی است. این عقل، عقلی است که امروزه دارد بر جوامع دنیا حکومت می کند حالا یا به صورت سیاسی محض و دنیایی محض دارد حکومت می کند یا جنبه دینی هم به خود می گیرد.

آن عقلی که در نفس حضرت ابا الفضل سلام الله علیه تبلور پیدا کرده است و همان عقل راه را به او نشان می دهد و همان عقل، خط و خطوطها

را برای او تنظیم می‌کند، آن همان عقلی است که صبر می‌کند و می‌ایستد تا یک‌یک از برادرانش جلوتر از او و جلوی چشم او بروند و خود را فدای امام زمان خودشان کنند چون حضرت ابا الفضل سه‌تا برادر داشت و هر سه قبل از او در روز عاشورا شهید شدند. این عقل، عقلی است که در روز عاشورا حاکم بر جریان کربلا بود نه آن عقلی که می‌گوید که فرض کنید که بالأخره او برادر من است و حالا چرا او زودتر برود؟ به من چه مربوط است؟ من تکلیف خودم را دارم و او هم تکلیف خودش را دارد و آن برادر را برای خودش نگه دارد! و نه اینکه به او بگوید بلند شو برو تو برای چه ایستادی و صبر کردی؟! مگر وقت تو نشده است؟!

آن عقلی که در حضرت ابا الفضل علیه السلام قرار دارد و برادرانش را به جلوی لشکر می‌فرستد تا خود را فدای امام حسین علیه السلام کنند، همان عقلی است که در شریعهٔ فرات به سراغ او می‌آید و او را از نوشیدن آب در مهم‌ترین و حسّاس‌ترین و مشکل‌ترین وقت منع می‌کند! نه اینکه اینجا جای عشق و علاقه است، آن عقل می‌آید و آن محبّت و

علاقه و ربط با سیدالشَّهَدا را برای او ترسیم می‌کند و به او می‌گوید تو که الآن ادّعی ربط با برادرت را داری، تو که الآن ادّعی معاونت و مساعدت با برادرت را داری، تو که الآن در هم‌چنین موقعیتی تمام وجودت را برادرت گرفته است، آیا تو می‌توانی خود را در موقعیتی قرار بدهی که از نقطه‌نظر التذاذات ظاهری و تمتّعات دنیوی در یک سطح بهتری از او قرار بگیری و تو سیراب باشی درحالتی که او تشنه باشد؟! این حرف را نه‌اینکه عشق به او می‌زند، بلکه عقل این حرف را به او می‌زند.

عقل حضرت اباالفضل علیه‌السلام است که موقعیت او را ترسیم می‌کند و جایگاه او را در قبال امام زمانش مجسّم می‌کند و می‌گوید که تو الآن جایگاهت فرق می‌کند و تو با دیروز تفاوت داری و امروز، روز عاشورا است و امامت تشنه است و تو هم نه‌اینکه ادّعی ربط با او را می‌کنی بلکه تمام وجود تو را این ربط گرفته است! خیلی دقّت کنید که مسئله از کجا نشأت می‌گیرد؟! احتمالاً آن جلسه

روز جمعهٔ عنوان را دوستان شنیده باشند که بنده در آنجا نسبت به آن قضیه به چه مسئله‌ای می‌خواستم تمرکز پیدا کنم و اشاره کنم. در جریان روز عاشورا برای حضرت ابوالفضل این‌طور نبود که حضرت ابوالفضل فکر کند مثل ما که الآن افراد عادی هستیم و مقداری اتّصال با صاحب ولایت خود حضرت حجة بن الحسن ارواحنا لتراب مقدمه الفداء داریم - هرکدام از ما ربطی را با وجود مقدّس آن حضرت احساس می‌کنیم، حالا افراد برحسب سعهٔ وجودی خودشان تفاوت دارند - بر این اساس کارهایی را که انجام می‌دهیم مقایسه می‌کنیم که اگر امام زمان علیه‌السلام بود، آیا این کار را انجام می‌دادیم یا نمی‌دادیم؟! عقل ما موقعیت ما را بررسی می‌کند و جوانبی که در آن جوانب قرار داریم، آن محدوده‌ای که در آن محدوده قرار داریم، آن محدوده را ترسیم می‌کند، آن ارتباط خودمان را با آن حضرت هم ترسیم می‌کند و از آن‌طرف وجود آن حضرت را وجود غائبی نمی‌پنداریم، تمام اینها را عقل می‌گوید، عقل به ضمیمهٔ مطالبی که از بزرگان رسیده است، مسائلی که از ائمّه علیهم‌السلام و عرفا و اولیاء الهی

به ما رسیده است، آن مطالب را می‌آورد و در هم‌چنین موقعیتی قرار می‌دهد، خود وضعیت ما را ترسیم می‌کند و بعد نسبت به انجام دادن یا ندادن و میزانش برای ما حد تعیین می‌کند، این آن کاری است که ما می‌توانیم انجام بدهیم و از دست ما برمی‌آید.

فرق دیدگاه افراد عادی با اولیاء الهی در کیفیت ارتباط عالم با امام زمان علیه‌السلام
اُمّا آیا اولیاء الهی مانند حضرت ابوالفضل علیه‌السلام و همین‌طور سایر عرفای بالله و اولیاء الهی هم در ارتباطشان با امام زمانشان همین‌طور فکر می‌کنند؟! یعنی می‌گویند که الآن فرض می‌کنیم که امام زمان علیه‌السلام حیّ و حاضر است، گرچه از دیدگان ما مخفی است ولیکن او حضور دارد و در کنار ما قرار دارد و به قول مرحوم حدّاد - رضوان الله تعالی علیه - که می‌فرمودند: «کور باد آن چشمی که روز سر از خواب بردارد و در اوّلین وهله به جمال آن حضرت نظاره‌گر نباشد!» یعنی در وهله اول قبل از اینکه شما بخواهید چشمتان را بمالید و فرض کنید که ببینید کجا هستید و بالا بودید و آمدید این وسط معلق شدید و... و قبل از اینکه به این دنیا بیاییم، به اوّل چیزی که چشم و نظر ما می‌افتد وجود حضرت

بقية الله ارواحنا فداه است. وقتی که به این چراغ نگاه می‌کنیم، داریم به وجود آن حضرت نگاه می‌کنیم، وقتی که به این ساعت نگاه می‌کنیم، الآن داریم به وجود آن حضرت نگاه می‌کنیم، به این در و دیوار که نگاه می‌کنیم، داریم به وجود آن حضرت نگاه می‌کنیم و به این بادی که می‌آید و دارد این پرده را حرکت می‌دهد، داریم به وجود آن حضرت نگاه می‌کنیم که این ولایت امام علیه السلام است که تمام حقایق و اعیان عالم وجود را به حیات و تکاپو واداشته است. اگر ولایت آن حضرت نباشد این چراغ خاموش است، آن ساعت کار نمی‌کند، بادی وجود ندارد، دیگر درختی سبز نیست، دیگر هوایی وجود ندارد و اکسیژنی وجود ندارد! این کلام و مرام یک ولیّ الهی است که آن ولیّ الهی دارد این مطلب را با جانش احساس می‌کند.

حالا آیا آن ولیّ الهی در قضاوت در مسائل هم همین‌طور مانند ما فکر می‌کند که امام زمانی در کنار ما هست و از دیدگان ما مخفی است ولی او مخفی نیست و ما باید او را در کنار خودمان قرار بدهیم یا اینکه او بین خود و امام زمان علیه السلام اصلاً

جدایی و دوئیتی نمی بیند که بخواهد فکر کند؟ قضیه کدام است؟ اصلاً دوتایی نمی بیند تا اینکه بخواهد فکر کند که حضرت در کنار من است حالا آیا خلاف کنم یا خلاف نکنم؟ این طور کنم یا آن طور کنم؟ این مسئله را انجام بدهم یا ندهم؟! این آن فردی است که به مرحله تکامل عقلانی رسیده است.

وحدت جنبه عقلانی با معرفت به امام، علت آب نخوردن حضرت ابوالفضل

در جریان حضرت ابوالفضل علیه السلام که حضرت در شریعه فرات رفت، اصلاً فکر نکرد در اینکه او الآن باید چه کار کند؟ همین که این آب را بالا آورد، این بالا آوردن آب هم براساس آن غریزه عادی و طبیعی بود که هر کسی باشد این کار را انجام می دهد، اتفاقاً برای خود سیدالشهدا علیه السلام هم این قضیه اتفاق افتاد و این مسئله خیلی عجیب است که واقعاً چطور اینها به مرتبه هایی رسیدند که اگر اینها نبودند ما چه می کردیم؟! برای خود حضرت هم عین همین مسئله اتفاق افتاد و همین که حضرت وارد شریعه شده بودند و می خواستند آب بخورند، یک مرتبه یکی از این از خدا بی خبرها و خدانشناس ها گفت که داری آب می خوری

درحالتی که لشکر به خیمه‌ها حمله کردند! که حضرت آب را ریختند و آمدند و معلوم شد که آن شخص دارد دروغ می‌گوید!

در جریان حضرت ابوالفضل علیه‌السلام اصلاً حضرت ابوالفضل به این نقطه فکر نمی‌کند، وجود و نفس حضرت ابوالفضل نمی‌گذارد که این آب به دهان او برسد و تا می‌خواهد این آب به دهان او برسد، آن جنبه عقلانی در نفس مطهر او که با جنبه معرفت و اتصال به امام علیه‌السلام وحدت پیدا کرده است، [باعث این عمل حضرت می‌شود.]

رسیدن به رضای الهی علت لزوم فکر کردن ما در مسائل و قضایا

توجه کنید که ما الآن در دوئیت و افتراق هستیم و نیاز به فکر کردن داریم و چاره هم نداریم و باید هم همین‌طور باشد و ما غیر از این هم تکلیفی نداریم، ما برای رسیدن به آن رضای الهی باید فکر کنیم و مسائل و مبانی را بسنجیم و خودمان را در جایگاهی قرار بدهیم و بعد با آنچه از بزرگان شنیده‌ایم در یک معیار و میزان کلی [قرار بدهیم] و با استفاده از عقل و اتکا به پروردگار و بدون توجه به مسائل و شایعه‌ها و قضایا و مطالبی که می‌گذرد و

اینکه حسن و حسین و تقی و... چه گفت؟ در روزنامه چه نوشته است؟ در تلویزیون چه گفته است؟ بدون یک هم‌چنین مسائلی فقط خودمان را با آنچه از بزرگان به‌عنوان مطالب یقینی به ما رسیده نه مطالبی که یکی گفته است، [وفق بدهیم و طبق آن عمل کنیم].

امروزه بعد از گذشت پانزده سال از فوت مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - بنده مطالبی به نقل از مرحوم پدرم می‌شنوم که قطعاً می‌گوییم این مطالب، مطالب دروغ است! قطعاً می‌گوییم این مسائل، مسائل دروغ است! درحالتی که وقتی که ما خودمان یک هم‌چنین مطلبی را از ایشان شنیدیم، ولی وقتی که با آن معیارها و مطالبی که در نظر داریم می‌سنجیم، می‌گوییم که ایشان نباید یک هم‌چنین حرفی زده باشد! تحقیق و بررسی می‌کنیم و می‌بینیم یک نفر که نمی‌داند در دستش پنج تا انگشت دارد یا شش تا انگشت، از مرحوم آقا قضیه‌ای را نقل کرده است! این آدمی که فرض کنید که نمی‌داند در وضو اول با دست چپ آب می‌ریزند یا با دست راست، چطور

ممکن است مسائل و مطالبی را از یک شخص
بزرگی نقل کند که آن مطالب ممکن است در زندگی
انسان تأثیر حیاتی داشته باشد و انسان بخواهد به آنها
توجه کند؟! درحالی که می بینیم این مسائل ریشه اش
به فلان شخص و فلان جا رسیده است!

لزوم عمل کردن برطبق مطالب یقینی

بنابراین آنچه ما الآن وظیفه داریم که انجام بدهیم
و باید هم انجام بدهیم این است که آن مطالب یقینی
که از ائمه علیهم السلام به دست ما رسیده است و
نسبت به آنها شک نداریم، از بزرگان به دست ما
رسیده است و نسبت به آنها شک نداریم، باید آنها را
بدون درنظر گرفتن مسائل و جریاناتی که چه بسا
هجمه آن جریانات بر ما موجب بشود که ما دست از
آن مرام متین و صحیح خود برداریم و به یمین و
یسار متمایل بشویم، درنظر بگیریم و طبق همان هم
عمل کنیم و خداوند هم کمک می کند. ﴿وَالَّذِينَ

جَاهِدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾ برای همین روزها و برای
همین موقعیت ها است، کسانی که در مسیر ما

۱. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۶۹.

مجاهده کنند و بخواهند راه خودشان را مطابق با راه ما قرار بدهند، ما هم آنها را کمک می‌کنیم و دست آنها را می‌گیریم و آنچه را برای آنها صلاح است در مغز آنها می‌اندازیم.

دیده‌اید خیلی از اوقات اتّفاق می‌افتد که وقتی انسان می‌خواهد کاری را انجام بدهد، می‌بیند دستش به سمت آن کار نمی‌رود و خودش هم نمی‌داند دلیلش چیست؟ علّت را نمی‌فهمد ولی می‌بیند دستش نمی‌رود! یا نسبت به بعضی از کارها اقدام می‌کند و جلو می‌رود و حرکت می‌کند. و بنده خودم این مسئله و این مطلب را بارها و بارها تجربه کردم.

لزوم عمل برطبق یقین

یکی از مطالبی را که آن بزرگ به پیروی از مکتب ائمّه علیهم‌السلام به ما فرمودند این بود که در جایی که یقین ندارید، قدم نگذارید. این قضیه، قضیه خیلی عجیبی است! این مسئله، مسئله خیلی عجیبی است! آن کسانی که از نقطه نظر عقلی به فعلیت می‌رسند، آنها به آن مرتبه یقین می‌رسند، به آن مرتبه متکامل می‌رسند، به آن مرتبه‌ای می‌رسند که دیگر برای آنها مطلبی نیست و دیگر برای آنها جای شک

و شبهه‌ای نیست.

بسیاری از موارد اِتِّفاق می‌افتاد که ما خدمت
مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می‌رسیدیم و
راجع به یک قضیه از ایشان امضاء و تأیید
می‌خواستیم ولی می‌دیدیم ایشان ساکت هستند و
صحبت نمی‌کنند، نه می‌گفتند بله و نه می‌گفتند نه!
ما می‌ماندیم که مطلب به این روشنی و واضحی، چرا
ایشان راجع به این مسئله صحبت نمی‌کنند و حرف
نمی‌زنند؟! حداقل به ما می‌گفتند که اقدام نکنید و ما
می‌فهمیدیم که مطلبی هست ولی می‌دیدیم ایشان
ساکت است، همین که می‌دیدیم ایشان ساکت هستند
می‌فهمیدیم که یعنی نه چون وقتی که مسئله مورد
تأیید ایشان باشد، می‌فرمایند که برو نسبت به این
قضیه اقدام کن و داعی ندارد بر اینکه فرض کنید که
ایشان در اینجا سکوت کنند. و ما بعد از گذشت
زمانی متوجّه می‌شدیم که عجب! مطلبی در کار بوده
است که قطعاً ایشان نه می‌توانستند تأیید کنند و نه
می‌توانستند آن مسئله را رد کنند و نسبت به او تنقید
کنند. ما باید طبق آنچه را از آنها شنیدیم انجام بدهیم
و عمل کنیم.

همان طور که قرآن دارای مراتب مختلف است و انسان را به جایی می‌رساند که حتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم که قرآن بر او نازل شده است، می‌تواند از آن مفاهیم عالیۀ قرآن و حقایقی که آن حقایق در خود نفس رسول خدا ثابت و متمکن شده است [بهره ببرد،] که راجع به این مسئله ان شاء الله اگر این تألیف جدید، کتاب افق وحی به دست دوستان رسید که البته حالا بنده اطلاعی از کم و کیف طبع آن ندارم، در آنجا بنده این قضیه را توضیح دادم که وحیی که بر رسول خدا می‌آید این به معنای انکشاف یک قضیۀ خارجی نیست بلکه به معنای ظهور و بروز واقعیتی است که آن واقعیت در دل و نفس خود رسول خدا بوده است از باب اینکه پیغمبر عقل کل و واسطۀ اوّل در فیض و همان مقام واحدیت است که مقام واحدیت مرتبۀ بروز وجود است از عالم صرافت و عالم انبساط به عالم تعینات و عالم کثرات خارجی، آن حقیقتی که باعث می‌شود آن صرافت وجود و بساطت وجود که وجود حضرت حق متعال است به ظهورات خارجی ظهور

پیدا کند واسطه آن نفس پیغمبر است، آن وقت چطور ممکن است برای رسول خدا حقیقتی آشکار شود که آن حقیقت در نفس او نبوده است؟! حالا این صحبتش در آنجا آمده است.

لزوم تبعیت از مرام و مسیر اولیاء الهی

بر همین اساس اولیاء الهی در مرتبه‌ای هستند که اگر ما بخواهیم راه و روش خودمان را براساس آن مکتب صحیح و قویم قرار بدهیم، باید از مرام و مسیر اولیاء الهی تبعیت کنیم. اگر تبعیت نکنیم پس از چه کسی تبعیت کنیم؟! آیا از شخصی که دیروز حرفی را زده و امروز حرفش را پس می‌گیرد؟! آیا از شخصی که دیروز یک نظر داشته و امروز نظرش عوض می‌شود؟! خیلی خوب ما هم که همین هستیم! آیا از شخصی که دیروز مرامی داشت و امروز به مقتضای مصالح، مرامش تغییر پیدا می‌کند؟! خب همه همین هستند! آیا از شخصی که دیروز به شکلی برای افراد ظاهر شده بود و امروز به شکل دیگری؟! خب همه افراد و اشخاص همین هستند! همه افراد هر روز دارای افکار مختلفی هستند! همه افراد به واسطه تبدل حوادث و جریانات، افکار آنها

هم تغییر پیدا می‌کند! امروز می‌خندند، فردا گریه می‌کند، امروز آشتی هستند و فردا قهر می‌کنند، دیروز براساس یک اخم و تخمی قهر کردند و امروز براساس یک شیرینی و نقل و نباتی آشتی می‌کنند! بنابراین آیا بنده باید افسار خودم را به‌دست کسی بدهم که منتظر باشم چه وقت قهر می‌کند و چه وقت آشتی می‌کند؟! چه وقت می‌خندند و چه وقت گریه می‌کند؟! چه وقت این فهم را دارد و چه وقت ندارد؟! چه وقت این کتاب را می‌خواند و چه وقت این کتاب را عوض می‌کند و کتاب دیگری می‌آورد؟!

آیا قضیه این است یا اینکه من باید افسار و زمام خودم را به‌دست فردی بدهم که فکر او یک فکر است و عقل او دو جور نمی‌گوید و جریانات و حوادث مختلف در فکر و اندیشه او تغییر ایجاد نمی‌کند؟ چه جریانی در ابتدا باشد می‌گوید همین کار را انجام بدهید، چه جریانی به وسطش برسد باز هم می‌گوید همین کار را انجام بدهید، و چه جریانی به آخرین نقطه از تحقق خارجی برسد باز هم

می گوید همین کار را انجام بدهید، در هر سه مرتبه یک حرف را می زند نه اینکه وقتی اوّل مسئله است و هنوز هیچ مسئله ای اتفاق نیفتاده است مخالفت کند و وقتی که ببیند مردم آمدند و مسائلی اتفاق افتاد از حرفش برگردد و همراه با مردم بشود و وقتی که یک مسئله به آخر رسید خودش هم بشود یکی از افرادی که در این جریان به عنوان یک فرد نقش اساسی دارد اینکه نشد، اینکه همه همین هستند! تقی بکنی می ترسد، خنده ای نشان بدهی جلو می آید، تهدیدی بکنی در خانه اش می نشیند، تهدید نبیند جلو می آید، همه افراد همین هستند و مسئله فرقی نمی کند.

آن ولیّ خدایی که قبل از اینکه مسئله ای بخواهد اتفاق بیفتد بگوید انجام ندهید، نکنید یا بنشیند یا این کار را انجام بدهید یا آن کار را انجام بدهید، او همان فردی است که نسبت به مسائل و جریانات و قضایای مختلف یک حرف را می زند. اوّل یک حرف می زند و آخر هم یک حرف می زند، تفاوتی در حرف ها و مطالب و تصرّفات و کارهای او پیدا نمی شود، همان طوری که این مسائل را من برای رفقا خیلی عرض کردم و دیگر جای صحبت ندارد.

در روایت داریم که آمدند و به حضرت امیرالمومنین علیه السّلام گفتند که فلان شخص دارد قرآن می‌خواند، نگاه کنید ببینید چه خوب قرآن را می‌خواند! - از خوارج بود - چقدر با صوت قشنگ می‌خواند! نمازش چه نمازی است و چه خصوصیتی دارد و حتّی از افرادی که حالا پشت سر شما نماز می‌خوانند، مخارج را بهتر ادا می‌کند و کارها را بهتر انجام می‌دهد! خیلی عجیب است! این همین مسئله است. حضرت راجع به او فرمودند:

«نَوْمٌ عَلَى يَقِينٍ أَفْضَلُ مِنْ صَلَاةٍ عَلَى شَكٍّ»^۱

اگر فردی نسبت به رفتار و حال خودش بر یقین باشد و اطمینان داشته باشد که مسئله همین است و غیر از این نیست، نسبت به کاری که دارد انجام می‌دهد یقین داشته باشد، نسبت به راهی که دارد می‌رود یقین داشته باشد باینکه همهٔ مردم دارند این‌طوری می‌روند و همهٔ مردم به فلان قضیه رأی می‌دهند، او سر جایش می‌نشیند و کاری نمی‌کند و باینکه همهٔ مردم در فلان قضیه فلان نظر را می‌دهند،

^۱ . نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۴۸۵.

او به دنبال کار خودش می‌رود و کار خودش را انجام می‌دهد [ولو] همه مردم با اشکال و اصناف مختلف بیایند! دیگر بالاتر از این چیست؟ اصناف مختلف می‌گویند که باید این کار را انجام داد و الآن وظیفه این است، مگر با چشم خود ندیده‌ایم؟! مگر مسائلی که در قضایای گذشته اتفاق افتاد، آن باطن‌های افراد را که برای مردم مخفی بود رو نکرد؟! و مگر مسائلی را که خیلی از افراد متوجه شدند، آیا آن مسائل قبلاً قابل باور بود و کسی می‌توانست باور کند؟! این قضایا چه شد و چه قضایایی اتفاق افتاد؟ اما آنهایی که یقین داشتند، از اوّل می‌گفتند که مطلب این است. بقیه دائماً می‌گفتند نه آقا! فلان شخص با فلان موقعیت و فلان شخص که دارای یک هم‌چنین عنوانی است و این همه افراد، مگر می‌شود همه اینها اشتباه کنند؟! مگر می‌شود همه اینها خطا کنند؟! همه اینها بر این قضیه اتفاق دارند و...! اما آن افرادی که خدا چشم آنها را باز کرده بود، آنها می‌دیدند که از اجتماع صد تا صفر، عدد یک تشکیل نمی‌شود! شما دو تا صفر را در کنار هم بگذار یا اینکه هزار تا صفر را در کنار هم بگذار، باز مساوی است با صفر. هزار تا

صفر با دوتا صفر همه مساوی با صفر است. اینها نمی‌تواند برای انسان راه را نشان بدهد.

خدا چه کار می‌کند؟ یک جریان را نشان می‌دهد، یک پرده را نشان می‌دهد، یک قضیه را نشان می‌دهد، قضیه‌ای که نمی‌شود انکارش کرد، پرده‌ای که نمی‌شود آن را دیگر انکار کرد، مسائلی که نمی‌شود انکار کرد، دیده‌اید؟ این آقا و این افراد و این اصنافی که تا دیروز مسائل را آن‌طور مطرح می‌کردند پس چرا به این کیفیت درآمده است؟! مطالبی که تابه‌حال این‌طوری شنیده می‌شد پس چرا آن‌طور شد؟! اینجا است که ما پی می‌بریم بر اینکه وقتی که بزرگان گاهی از اوقات اشاراتی نسبت به بواطن افرادی داشتند که شنیدن آنها حتی برای خود ما هم بسیار مشکل بود، از چه مسائل پشت پرده‌ای خبر داشتند و از چه جریاناتی مطلع بودند؟!

روزی راجع به شخصی صحبتی پیش آمده بود و من به مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - گفتم که بنده راجع به فلان شخص یک هم‌چنین چیزی شنیدم و وقتی که ایشان آن حال استنکار و عدم

پذیرش من را احساس کردند که چطور ممکن است،
[ایشان مطلبی را فرمودند.] این جریان برای وقتی
بود که ایشان هنوز در طهران بودند و به مشهد
مهاجرت نکرده بودند و هنوز انقلاب هم نشده بود،
در یک روز صبح که به دیدن عمویشان که در مسجد
... نماز می خواندند رفته بودیم - خدا رحمتشان کند
- در موقع برگشت داشتیم با ایشان در یکی از همین
خیابان‌ها - خیابان دروازه شیراز، خیابان فخرآباد -
قدم می زدیم و من قضیه‌ای را برای ایشان تعریف
کردم و بعد از این صحبتی که من با ایشان کردم،
ایشان داستانی را برای من نقل کردند و با توجه به
جریانات و مسائل و آنچه با آنها در ارتباط بودیم و
مطالبی را که می شنیدیم و صحبت‌هایی که از
این طرف و آن طرف به گوشمان می رسید و کارهایی
که افراد انجام می دادند و اینکه الآن این شخص دارد
این کار را انجام می دهد و خودش را به این زحمت
می اندازد، احساس من این بود که آیا می شود مسئله
جور دیگری باشد؟ برای بنده خیلی مشکل بود که
بخوام نسبت به بعضی از افراد یک نظر صریحی را
بشنوم و تحمّل کنم! ایشان قضیه‌ای را از خودشان

نقل کردند که در فلان جا و فلان موقع یک هم‌چنین مسئله‌ای برای ما اتفاق افتاد و بعد هم دیگر حرفی نزدند و مدتی از این جریان گذشت. من وقتی که این مسئله را شنیدم در فکر فرو رفتم که با توجه به اینکه صدق مطلب ایشان و عدم اشتباه و خطای ایشان برای من کاملاً متیقن بود، [این قضیه چگونه می‌شود؟!] چون ممکن است شخصی، شخص صادقی باشد ولی در یک قضیه اشتباه کند لازم نیست که تمام اشتباهات ناشی از عناد باشد، انسان ممکن است در نقل یک قضیه اشتباه کند.

یک وقت در یک مجلس عصر جمعه در مشهد نشسته بودم و مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - هم صحبت می‌کردند، یکی از دوستان که آن موقع از پزشکان مشهد بود و الآن یکی از فوق تخصص‌ها است و ظاهراً خیلی از رفقا هم او را می‌شناسند، کنار من بود و داشت مطالب مرحوم آقا را می‌نوشت و من گاه‌گاهی به آن نوشته‌ها نگاه می‌کردم و می‌دیدم گاه‌گاهی مطالبی را که می‌نویسند اشتباه می‌نویسند. من که گوش می‌دادم و از قضیه هم اطلاع داشتم

متوجّه می شدم. بعد از اتمام صحبت های مرحوم آقا به او گفتم که این نوشته را بده من تصحیح کنم و بعد از نماز عشا به تو می دهم و چندتا اسم را خط زدم، او گفت که من این طور شنیدم! گفتم که نه آقا جان! قضیه این است.

این فرد یک آدم تحصیل کرده و بسیار صادق هم بود ولیکن آیا از روی تعمّد این کار را انجام می داد یا خطا می کرد؟ آدم خیلی خوبی هم بود ولی گوشش اشتباه می شنید، توجّه انسان نمی شود که به دو جا کاملاً متمرکز باشد. یا باید گوش و حواس و چشمش متوجّه گوینده باشد یا اینکه باید فقط مشغول نوشتن باشد و دیگر چشمش را نیندازد و نگاه کند. و این حالتی است که گاهی برای انسان پیش می آید.

لزوم تحقیق کردن و عدم اکتفا به شنیده ها

ممکن است که خیلی از افراد، افراد صادقی باشند ولیکن در نقل مطالب اشتباه کنند ولی من می دانستم که این قضیه مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - قضیه ای نیست که بخواهد اشتباه باشد. برای من هم صداقت مرحوم آقا یقینی بود و هم عدم خطا و اشتباه

ایشان برای من یقینی بود. شما این را بدانید که همین یک حکایت زندگی مرا از این رو به آن رو کرد، تمام شد. این جریان یک سال قبل از انقلاب بود و سنم در آن موقع حدود ۲۳ سال بود و ما افکار خاص به خودمان را داشتیم البته نه اینکه حالا همه مسائل و مطالب را تأیید کنیم ولیکن بالأخره افکار خاص خودمان را داشتیم. ببینید چقدر این مسائل عجیب است که همین یک مسئله و حکایت زندگی و سرنوشت و تفکرات یک فرد را تغییر می دهد و بعد که با مسائل و حوادث مواجه می شود، می بیند که مطلب درست بوده و مسئله همین طور بوده است. البته نه اینکه من فقط به همان یک قضیه اکتفا کنم و دیگر چشم و گوش و عقل خودم را نسبت به همه مطالب ببندم، نه خیر! توفیقی که خداوند به بنده داده این است که بنده تا این لحظه هیچ گاه از تحقیق نسبت به مطالب و اخباری که می شنوم و شنیده ام دست برنداشته ام و خودم تحقیق و پیگیری می کنم و این راه و مکتبی است که مرحوم پدرم به من نشان دادند. به صرف اینکه فلان شخص چیزی به من

بگوید و یا مطلبی از رادیو و تلویزیون و روزنامه بشنوم [بخوایم به آن ترتیب اثر بدهم] نه، این طور نیست، فقط می‌شنوم و بعد می‌روم خودم تحقیق می‌کنم و تمام جوانب را می‌بینم و عجیب اینجا است که می‌بینیم ائمه علیهم‌السلام هم به ما همین دستور را دادند!

دیدگاه متفاوت افراد نسبت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام

بعد از جنگ جمل که دیگر مشخص بود که جنگ به چه نحو تمام شده بود، یک نفر ظاهراً به نام حارث بن حوط خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد و عرض کرد:

یا علی أترانی أظنُّ أنَّ أصحابَ الجملِ علی ضلالٍ؟

«آیا تو خیال می‌کنی که من نسبت به اصحاب جمل قائل به ضلالت هستم و اینکه آنها گمراه بودند؟!»

یعنی وقتی که جنگ تمام شده بود و اصحاب جمل هم شکست خورده بودند و قضایا برای همه روشن شده بود، باز عده‌ای بودند که اینها بر مرام خودشان باقی بودند! آمدند گفتند که تو خیال می‌کنی اصحاب جمل در گمراهی بودند؟! نه خیر، کار تو اشتباه بوده است! حالا فو‌قش هم اگر کار تو

اشتباه نبوده است، آنها یک جریان بودند و تو هم یک
جریان بودی، هر دو [گروه مثل هم هستید!] خدا از
سر تقصیرات همه تان بگذرد!

البته این حرفی است که من می گویم، کلامشان
این طور بود که آنها آدم های خوبی بودند ولی اشتباه
کردند و تو هم بالأخره می بایستی که بیایی و جلوی
اینها بایستی و تو کار خودت را کردی اما حالا خیال
نکن من با این جنگی که انجام شده، آنها را افراد
گمراه می دانم، نه این طور نبوده است!

لزوم به کارگیری عقل و فهم در مواجهه با قضایا

حضرت به او این جمله را فرمودند: «إِنَّكَ نَظَرْتَ

تَحْتَكَ وَلَمْ تَنْظُرْ فَوْقَكَ؛ تو به پایین پایت نگاه کردی و

تو به بالا نگاه نکردی!»^۱

یعنی چه؟! یعنی تو به این عقلت نگاه نکردی، به

این فہمت نگاه نکردی، به این مبانی که از بالا آمده

نگاه نکردی، تو نگاه به پایین کردی، به این چشمت

نگاه کردی، به حوادثی که این حوادث چشم پرکن

است نگاه کردی و دیدی که این زن پیغمبر صلی الله

^۱. نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۵۲۱.

علیه و آله و سلّم است! مگر می‌شود که زن پیغمبر
اشتباه کند؟! سال‌ها پیش پیغمبر بوده است پس بهتر
از ما مطلب را از پیغمبر فهمیده، بهتر از سایر افراد
متوجّه شده است! «إِنَّكَ نَظَرْتَ تَحْتَكْ»؛ تو به پایین
نگاه کردی، «نَظَرْتَ تَحْتَكْ» این است که ما می‌گوییم
که طرف فقط جلوی بینی‌اش را می‌بیند. این همین
اصطلاحی است که ما هم این اصطلاح را داریم. تو
آمدی نگاه کردی و دیدی که در این جریان زن
پیغمبر آمده پس مطلب تمام است! و هم‌چنین تو در
این جریان دیدی که طلحه و زبیر آمدند؛ این دو نفر
از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم که در
جنگ احد فرار نکردند، آمدند [و در جنگ جمل
شرکت کردند.] در جنگ احد آن خلفای ثلاثه فرار
کردند^۱ که در جنگ سالم بمانند و یک سوزن به آنها
نخورد و تمام آنها صحیح و سالم برای اسلام باقی
بمانند! برای این فرار کردند نه اینکه خدای ناکرده

^۱. برای اطلاع بیشتر پیرامون فرار ابوبکر از جنگ احد رجوع شود به تاریخ
مدینه دمشق، ج ۲۵، ص ۷۵ و پیرامون فرار عمر رجوع شود به شرح نهج
البلاغه (ابن ابی الحدید) ج ۱۵، ص ۲۳ و پیرامون فرار عثمان رجوع شود به
الإستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۷۴.

قصدشان این بوده است که از صحنه جنگ فرار کنند! نه، منظورشان این بوده است که فرار کنند و بگذارند وقتی که جنگ تمام شد و پیغمبر را هم کشتند و دیگر تمام شد، آن وقت بیایند و بعد بگویند که ما خلیفه پیغمبر هستیم و اسلام را ادامه بدهند!

لزوم نگرانی نسبت به آینده و عدم غره شدن به موقعیت فعلی

در آن وقتی که آنها فرار کرده بودند، دور پیغمبر هشت نفر باقی ماندند و دو نفر از آنها طلحه و زبیر بودند! آنها افراد عادی نبودند. شما یک طلحه و زبیری می‌شنوید که اینها آمدند و در قبال امیرالمومنین علیه السلام ایستادند و چه کردند! طلحه و زبیر جزو هشت نفری بودند که در جنگ احد تا پای آخر ایستادند و پیغمبر هم چقدر آنها را دعا کرد که خدا به شما صبر بدهد و اجر بدهد و شما در بهشت می‌رفتید اگر چه بود و...^۱ تمام این مسائل مربوط به آنها بود و اینجا است که انسان باید بر آینده خودش نگران باشد! مسئله، مسئله خیلی مشکلی

^۱ . الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۷۷؛ شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید)، ج ۱۴، ص ۲۵۳.

است!

این حرفی که من می‌گویم خطابم به خیلی از افراد است که مبادا نسبت به آن موقعیت فعلی غرّه بشویم و مبادا مطالب گذشته را به موقعیت فعلی خودمان سرایت بدهیم! در هر لحظه‌ای شیطان برای ما نقشهٔ خاصّ همان لحظه را کشیده و همان لحظه به سراغ ما خواهد آمد.

عدم بیعت با امیرالمؤمنین، اشتباه طلحه و زبیر بعد از ارتحال پیامبر علیهم‌السلام

بله این دو نفر در جنگ احد بودند و در همهٔ جنگ‌ها بودند و چقدر هم فداکاری کردند و ۲۵ سال کناره‌گیری کردند و [خلافت خلفای ثلاثه را] قبول نکردند! ولی جناب طلحه و جناب زبیر آیا در این مدّت ۲۵ سال آمدید پیش علی علیه‌السلام که شاگردی علی را بکنید یا کنار رفتید؟! این مسئله است! آیا با رفتن و ارتحال پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم آمدید همان سیره و مکتب را ادامه بدهید یا گفتید علی هم مثل خودمان است و همان‌طور که او کنار است، ما هم کنار هستیم؟! به خانهٔ همدیگر می‌رویم، امیرالمؤمنین علیه‌السلام به خانه آنها می‌رفتند و آنها هم به منزل ایشان می‌آمدند و سفره

می انداختند و با همدیگر گردش می رفتند و...، اما چرا پیش علی نیامدید؟! جناب طلحه و زبیر شما با همان یقینیاتی که از زمان پیغمبر سراغ داشتید و با همان چه را که دیدید و شنیدید چرا نیامدید آن مسیر پیغمبر را ادامه بدهید؟! چرا این عقلتان را به کار نینداختید؟! قضیه این است. ۲۵ سال شما همین طور متوقف شدید و ۲۵ سال در همان مرتبه‌ای که بودید ایستادید!

اگر می آمدید و سر به دامن علی می سپردید و دست بیعت به امیرالمؤمنین علیه السلام می دادید، آن حضرت عقل شما را متکامل می کرد و شما را رشد می داد و ترقی می کردید و به آن مرتبه‌ای می رسیدید که وقتی خلافت به امیرالمؤمنین رسید، اصلاً از مدینه فرار می کردید تا اینکه یک روزی علی سراغ شما نیاید که بگوید: تو به آنجا برو و تو هم به آنجا برو. چرا این بلا و مصیبت بر سر شما آمد؟! چرا دو روز از حکومت امیرالمؤمنین نگذشته بود که نصف شب آمدید درب خانه امیرالمؤمنین را زدید و می خواستید مسائلی را مطرح کنید که همانجا

امیرالمؤمنین حساب شما را رسید و چراغ بیت‌المال را خاموش کرد و چراغ خودش را آورد و فرمود:

قضیه، قضیه شخصی است و این چراغ برای بیت‌المال است. شما کار شخصی دارید و من هم آدم قضیه شخصی شما را می‌خواهم حل کنم!^۱

دیدند عجب کاری کرد!

رشد نفس و نفسانیات به‌خاطر عدم استفاده از عقل

این جنبه‌ای بود که در اینها پیدا شد و براساس این جنبه هم حرکت کردند! براساس این جنبه، نفس آنها شروع کرد مثل کارخانه و مثل چاپخانه مرتباً چاپ کردن! تا حالا علی علیه‌السلام مظلوم بود ولی از حالا به بعد علی ظالم شد! چه کسی علی را ظالم کرد؟ شما، شما علی را ظالم کردید، شما علی را قاتل کردید، شما علی را غاصب کردید و شما علی را متعدی کردید! چرا این‌طور شد؟ چون ۲۵ سال کنار نشستید. ببینید این خطر، خطر است که انسان اگر عقل خودش را متکامل نکند و عقل خودش را به‌کار نیندازد، نفس او که همین‌طور نمی‌ماند، شروع

۱. احقاق الحق، ج ۸، ص ۵۳۹؛ المناقب المرتضویّة، الکشفی الحنفی، ص ۳۶۵.

می‌کند با جریانات و حوادث جلو آمدن و مطالب مخفی در نفس او شروع می‌کند به رشد کردن و مرتباً در این قلب جا باز کردن و منتظر این است که یک فرصت به دست بیاید. فرصت کشتن عثمان است، تمام شد! حالا که حکومت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسید آن جوانه‌ها و تخم‌هایی که در این قلبش کاشته بود، یک مرتبه شروع کرده به جوانه زدن و سر باز کردن! مثل آن جوجه در تخمی که دیگر کم‌کم وقت نوک زدن و سر باز کردن پوسته تخم مرغش است. ده روز و بیست روز و سی روز که در آن تخم مرغ می‌ماند در همان وقت به مجرد اینکه مادر یک نوک می‌زند و آن پوسته را می‌شکافد، جوجه سرش را بیرون می‌کند. جوجه آماده بوده است برای اینکه حیات جدید و فصل جدید را شروع کند!

آنچه را اینها در این مدت ۲۵ سال در دلشان نگه داشته بودند، چون تحت تربیت و اطاعت نبودند، همین که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به حکومت رسید و آنها با آن برخورد حضرت مواجه شدند، یک دفعه

سر از تخم درآوردند و چشم خودشان را به دنیای جدیدی باز کردند که عجب این علی آدمی نیست که بشود با او کنار آمد! توجه کنید وقتی که انسان نمی‌تواند با حق کنار بیاید مجبور است که از باطل کمک بگیرد چون دیگر انسان نمی‌تواند از حق برای کوبیدن حق کمک بگیرد! حق، حق است و سر جای خودش هم هست. آیا شما می‌توانید با صداقت علیه صداقت بجنگید؟!

فرض کنید که این آب است و این آب در دست من است، شما می‌خواهید بیایید و بگویید که اینکه شما می‌گویید، آب نیست و سرکه شیره است یا فرض کنید که شربت آب لیمو است یا هرچه هست. آیا شما می‌توانید برای اثبات اینکه این آب نیست، از راهی بروید که شما را به همین آب بودن برساند؟! نمی‌توانید و اگر بخواهید بگویید که این را به آزمایشگاه ببریم، این را به آزمایشگاه می‌بریم و آزمایشگاه می‌گوید این آب است و از اکسیژن و هیدورژن تشکیل شده است. اگر بخواهید بگویید که به افراد عادی نشان بدهیم، اینها راههایی است که صداقت این راهها را برای انسان آماده و مهیا می‌کند

یعنی به عبارت دیگر، صداقت است که انسان را به این راه‌ها می‌کشاند، صداقت است که انسان را به آزمایشگاه می‌کشاند و صداقت است که انسان را به ارائه این آب به افراد می‌رساند. آقا تو این را بگیر بچش و بگو که چیست؟ اگر بچشد می‌گوید که آب است و آبرویش می‌رود و تمام می‌شود. آقا این را بگیر نگاه کن و بگو چیست؟! نگاه می‌کند و می‌گوید این آب است و دیگر مشکلی نداریم. آزمایشگاه ببریم، به افراد عرضه بداریم، در وضعیتی قرار بدهیم و آن را آمیخته به چیز دیگری کنیم که تمام اینها نشان بدهد که این چه مایعی است، این را می‌گویند صداقت.

بنابراین اگر شما بخواهید با این کلام صدق من به جنگ برخیزید، نمی‌توانید سر از آزمایشگاه در بیاورید و نمی‌توانید این را به مردم عادی ارائه بدهید پس باید چه کار کنید؟! باید درِ آزمایشگاه را ببندید که وقتی من می‌خواهم به آزمایشگاه بروم بگویند که درِ آزمایشگاه قفل است و فایده‌ای ندارد و برویم جای دیگر! درِ این آزمایشگاه را که می‌توان با یک

کلید باز کرد! می‌گوید که برو جای دیگر! اگر نمی‌روی می‌زنم بر سرت که زمین بخوری؟! چرا در آزمایشگاه را باز نمی‌کنی؟! چرا به مردم عادی نشان نمی‌دهی که بگویند این آب است؟! چرا؟! چون مچت باز می‌شود. پس مجبوریم که از باطل کمک بگیریم و از دروغ کمک بگیریم و باید بگوییم که تو چشمت نمی‌بیند! باید بگوییم که تو خیالاتی شدی! باید برویم چند نفر را ببینیم و به آنها پول بدهیم و بگوییم که وقتی که این را به شما دادند و چشیدید، بگویند که شربت آبلیمو است و نگویند که آب است! این می‌شود.

کمک از باطل برای کوییدن حق و صداقت

پس برای اینکه با صداقت بجنگیم و برای اینکه در مقابل حقّانیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بایستیم باید از باطل کمک بگیریم! باطل چیست؟ اینکه علی عثمان را کشته است! این باطل است. باطل چیست؟ علی، حسن و حسین علیهم‌السلام را فرستادند و جلوی این را که آب به خانه عثمان برسد، گرفتند! دروغ! دروغ! دروغ! علی از قبل نقشه قتل عثمان را داشته است! بعد هم چند نفر از آنها می‌آیند و شهادت می‌دهند! چه کسی

[شهادت می دهد؟!][زوجه رسول الله! عجب! آخر
بی حیا آیا تو در زمان خلیفه سوم وقتی که خلیفه
سوم شهریه تو را قطع کرد، در مدینه راه
نمی رفتی و به خلیفه سوّم فحش می دادی و
می گفتی که اَقْتُلُوا نَعْتَلًا فَقَدْ كَفَرَ! آیا تو این
حرف را نمی گفتی؟! آیا مردم این حرف را از
دهان تو نشنیدند؟! حالا چه شده است که کاسه
داغ تر از آتش شدی و آمدی به عنوان ولیّ دم، قیام
می کنی و در این قیام خودت، آن علّت اصلی را
امیرالمؤمنین علیه السلام می شماری درحالتی که
تو از همه افراد بهتر می دانی و مطلع تر هستی بر
اینکه علی علیه السلام نسبت به این قضیه بی گناه
است؟!]

مگر امیرالمؤمنین علیه السلام به افراد نفرمودند
که عثمان را نکشید؟!^۱ مگر نفرمود؟! مگر حسن و
حسین علیهما السلام خود را نفرستاد کنار در منزل او
تا اینکه نروند این کار را انجام بدهند؟!^۲ مگر نفرمود

۱. الإمامة و السياسة، ج ۱، ص ۶۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۵.

۲. شرح نهج البلاغه (ابن أبی الحدید)، ج ۲، ص ۱۴۸ و ۱۵۴، با قدری
اختلاف.

۳. همان، ص ۱۵۴، با قدری اختلاف.

که خلیفه را نکشید که خلیفه‌کشی باب می‌شود؟! مگر نفرمود که شما نمی‌دانید که الآن معاویه‌ای در شام منتظر یک هم‌چنین بهانه‌ای است؟! آیا این حرف‌ها را از امیرالمؤمنین شنیدید یا نشنیدید؟! آیا همه اینها دروغ بود؟! آیا همه اینها خلاف بود؟! پس می‌بینید که اینها می‌آیند و شروع می‌کنند به این مسئله! یعنی دروغ درآوردن در قبال صدقی که آن صدق، صدق مطلق و حق مطلق و امیرالمؤمنین امام مطلق نسبت به همه عالم وجود است با این کیفیت! مگر اینها همین طلحه و زبیر نبودند؟! بنابراین اینکه الآن شما به نزد امیرالمؤمنین نیامدید، این باعث می‌شود که نفس شما در این مسئله بماند.

بعد امیرالمؤمنین علیه‌السلام خطاب به آن شخصی که این حرف را زد می‌فرمایند: «إِنَّكَ نَظَرْتَ تَحْتَكَ وَلَمْ تَنْظُرْ فَوْقَكَ»؛ تو نگاه به بالا نکردی! تو فقط نگاه به عایشه و طلحه و زبیر و این افرادی کردی که در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم هم بودند

۱. همان، شرح خطبه ۳۰.

۲. همان، ۱۳۹.

و تو نسبت به آنها این مسائل را انجام دادی و نگاه به آن بالاتر نکردی. تو به آن معیارهایی را که پیغمبر قرار داده بود، عقلی که پیغمبر برای شما ترسیم کرده بود و مسائلی را که پیغمبر گفته بود، نگاه نکردی و عقل خودت را به کار نگرفتی!

شناخت اهل حق و باطل با شناخت خود حق و باطل

جمله‌ای را که حضرت به این فرد می‌فرمایند این است که: «إِذَا تَعَرَّفَ الْحَقُّ تَعَرَّفَ مَنْ أَتَاهُ؛ وقتی که شما حق را شناختی تمام کسانی را که به سمت حق می‌آیند خواهی شناخت.» چه آن افراد، افراد عادی باشند و چه آن افراد، افراد اهل علم و متدین و عالم دینی باشند، آنهایی را که به سمت حق می‌آیند می‌شناسی. «إِذَا تَعَرَّفَ الْبَاطِلُ تَعَرَّفَ مَنْ أَتَاهُ؛^۱ و وقتی که باطل را شناختی افرادی را که به سمت باطل می‌آیند خواهی شناخت.» چه آن افراد، افراد عادی باشند که به سمت باطل بروند و چه آن افراد، اهل علم باشند و به سمت باطل بروند، همه را خواهی شناخت. مگر این‌طور نبود و مگر این‌طور نیست؟

^۱. نهج البلاغة (صبحی صالح)، ص ۵۲۱.

آیا هر کسی که در هر زیّ و موقعیتی هست کارش تمام است؟ درحالتی که مسئله این طور نبوده است.

به کارگیری عقل و فهم، هدف بزرگان از طرح مسائل و مطالب

بنابراین هدف بزرگان از این مسائل و مطالبی را که برای افراد در صحبت‌ها و جلسات و کیفیت ارتباطشان با آنها بیان می‌کردند، این نقطه و محور بود که وقتی که عقل و فهم بالا برود آنجا است که سیر انسان در راه صحیح قرار گرفته است و اما اگر عقل بالا نرود، انسان نگاه به این طرف و آن طرف می‌کند دیگر، نگاه به این دهان و آن دهان می‌کند که فلان شخص این طوری گفته است، فلان شخص این خواب را دیده است پس باید این کار را انجام داد، فلان شخص این مکاشفه را دیده است پس باید این عمل را انجام داد!

تقویت قوه متخیله نتیجه فاصله گرفتن از مکتب مرحوم علامه طهرانی

مگر ندیدیم و مشاهده نکردیم و متوجه نشدیم که آن افرادی که از مکتب مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - فاصله گرفتند به چه روزی افتادند و مرامشان را چه مرامی قرار دادند و به چه کیفیتی عمل کردند؟! تمام اینها برای چه بود؟ برای همین بود که

آنچه را آن بزرگان گفتند ما کنار گذاشتیم و ندیده گرفتیم. مسائل و جریانات آمد و احساسات و تخیلات و توهماتمان را به جای عقلانیاتمان تقویت کرد! جریاناتی که پیش آمد، آن جریانات دل و دین ما را به سمت خود کشید، حوادثی که به وجود آمد، آن حوادث قوّه متخیله و واهمه ما را تقویت کرد و در نتیجه دیدیم که در تصمیم گیری های ما نسبت به مسائل، چه تغییرات فاحشی بر خلاف مکتب بزرگان اتفاق افتاد! همه اینها برای این بود که ترتیب اثر داده نشد. یک روز، دو روز، سه روز، چهار روز، پنج روز، یک سال، دو سال، سه سال، سیزده سال، چهارده سال گذشت و همین طور مثل طلحه و زبیر متوقّف شدیم.

وقتی که یک رجل الهی از دنیا رفته، مکتبش که ازبین نرفته است! راهش که ازبین نرفته است! مطالبی را که می گفت که ازبین نرفته است! آن زمانی که در مجالسشان می نشستند و غیبت می کردند و تهمت می زدند و اعتراض می شد که آیا غیبت و تهمت جزو مرام علامه طهرانی بود؟! می گفتند که

برای رسیدن به هدف ایراد ندارد که انسان اینها را انجام بدهد! آن مجالس و آن حرف‌ها، آنها را به امروز رساند! همان مرام و همان خلاف و همان کارهای حرام که در همان موقع بود، این می‌آید و زاویه پیدا می‌کند و کم‌کم مرتب جلو می‌رود و یک‌مرتبه بعد از سیزده سال می‌بینید که این می‌شود مشرق و این‌هم می‌شود مغرب! زاویه از یک زاویه حادّه به یک زاویه منفرجه و بعد هم به یک زاویه متقابل تغییر پیدا می‌کند. این نقطه در مشرق و نقطه دیگری ۱۸۰ درجه این‌طرف! این برای چیست؟ این برای این است که نفس نسبت به همان توهّمات و تخیلات و دوربودن از مبانی، شکل می‌گیرد و شکل که گرفت دیگر نمی‌توان با آن کاری کرد. غیبت برای رسیدن به مقصد می‌شود حلال! عجب! کدام مقصد؟ خدا! مگر در راه خدا هم غیبت داریم؟! مگر ما در اسلام غیبت داریم؟! آن‌وقت یک یهودی و نصرانی که الآن می‌خواهد مسلمان بشود چه می‌گوید؟!

برای رسیدن به مقصد، غیبت اشکال ندارد! بسیار خوب، این یکی. برای رسیدن به مقصد، دروغ

اشکال ندارد! این دو. مقصد چیست؟ اسلام! اسلامی که یک جزئش را دروغ تشکیل بدهد، یک جزئش را غیبت تشکیل بدهد، یک جزئش را تهمت تشکیل بدهد، یک جزئش را قتل نفوس تشکیل بدهد و بقیه اجزائش را هم چیزهای دیگر تشکیل بدهند که بهتر است دیگر نگوییم، آنوقت این چه می‌شود؟! این شکل می‌گیرد. می‌گویند که اشکال ندارد، اشکال ندارد که سهل است، اصلاً مستحب و بعد هم واجب است نه اینکه اشکال ندارد!

لزوم عمل به مبانی حق در تک تک قدم‌ها

لذا در مکتب پدر ما و اولیاء خدا چه بوده است؟ اینکه در قدم اولی که می‌خواهی برداری نباید در آن غیبت باشد، نباید در آن تهمت باشد، نباید در آن دورویی باشد و نباید در آن کذب باشد. در قدم دوم نباید باشد، سوم نباید باشد، چهارم نباید باشد تا بررسی به آن نقطه اعلی. هر قدمی در این قدم‌های طولانی، چند قدم است؟ شما بگویید یک میلیون، من می‌گویم ده میلیون، در این ده میلیون قدم [ناباید کذب و... باشد.] مکتب عرفان این است، مکتب شریعت این است، مکتب تشیع این است، مکتب

اسلام این است، مکتب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همین است و مکتب امام زمان ارواحنا فداه همین است. در مکتب امام زمان این است که اگر باید ده میلیون قدم برداری برای اینکه به ولایت او بررسی حتی یک قدمش هم نباید خلاف باشد! امام زمان دارد می‌فرماید که در این ده میلیون قدم اگر حتی یکدانه‌اش هم خلاف باشد، یعنی نه میلیون و نهصد و نود و نه هزار و نهصد و نود و نه تایش هم حق و درست و صدق باشد ولی یکدانه‌اش این وسط دروغ و غیبت باشد، مثلاً قدم دو میلیون و سیصد و چهارده هزار و پانصد و شصت و سوّم آن دروغ و غیبت باشد تمام شد، آن راه دیگر راه من نیست! از آن قدم به بعد دیگر سراغ من نمی‌آیی احمق! نفهم! از آن قدم اول تا آن موقع که آمدی درست ولی در قدم دو میلیون و سیصد و چهارده هزار و پانصد و شصت و سوّم که آن یک قدم در آن غیبت و دروغ بود، مصلحت اقتضا می‌کند که من الآن در این فرصت و موقعیتی که هست این غیبت بکنم - خوب توجه کنید ببینید دارم چه می‌گویم؟ نکات اصلی سیر و سلوک را امروز برایتان گفتم و حجّت را تمام کردم

- در این قدم الآن شرایط اقتضا می‌کند که غیبتی بکنم، حالا عیب ندارد ما که تا حالا این همه صادق بودیم، این دو میلیون و چقدر صادق بودیم حالا اینجا یک چیزی بگوییم به جایی بر نمی‌خورد! حالا فوقش توبه می‌کنیم! یا نعوذ بالله به شخصی تهمت زدم، کاری را که فردی نکرده بود برای رسیدن به امام زمانم گفتم که کرده است! یا برای رسیدن به آن هدفم یک سیلی به گوش یک یتیم زدم! یک حقّی را ناحق کردم و یک خلافتی را انجام دادم، از آن موقع ارتباطم با امام زمان علیه‌السلام قطع شد و تمام شد، مگر اینکه برگردم و اگر به گوشش رسیده باشد بروم و به آن شخص بگویم که غلط کردم که به تو تهمت زدم، این کار من غلط بوده، حرام بوده و من مرتکب شدم.

هدف، وسیله را توجیه نمی‌کند

ما در اسلام اینکه مقصد و هدف وسیله را توجیه می‌کند نداریم، در عرفان نداریم، در راه اولیاء خدا نداریم و در مسیر امام زمان علیه‌السلام اینکه هدف وسیله و مقدّمه را توجیه می‌کند نداریم ولی در راه شیطان این را داریم! چرا؟ چون تمام مسیر شیطان بر

کذب است، بر تهمت است، بر غیبت است، بر عمل
حرام است، بر سفک دماء است و بر امور حرام
است! این راه، راه شیطان است. ولیّ خدا چه
می گوید؟ ولیّ خدا می گوید که هر قدمی که در سیر
و سلوک می خواهی برداری باید آن قدمت صدق و
راست باشد، با پدرت هستی راست باش، با مادرت
راست باش، با شریک و همسایه ات راست باش، با
دشمنت هستی راست باش. چه اشکال دارد که
دشمن انسان از انسان راست بشنود؟! چه اشکال
دارد؟!

لزوم صدق در ارتباط با دیگران

شخصی بود که چندی پیش نسبت به ما نظر
خلافی داشت و نسبت به ما تصوّری داشت. بعد در
مجلسی صحبت از بعضی از کارهای خلافی شد که
او انجام داده بود، من گفتم که نه، ایشان این کار
خلاف را انجام نداده است، چرا دروغ می گوید؟
این کارش کار صحیح و درستی بوده است و علّتش
هم خود بنده بودم. آن کار دیگر که خلاف بوده
به جای خود ولی این کار، کار درستی بوده است و
من گفته بودم که باید این کار را انجام بدهد و لذا

ایشان این مسئله را انجام داده است. این قضیه دو روز بعد به گوش او رسید. شب به منزل ما آمد و گفت که من نسبت به شما این کار را کردم، غلط کردم و اشتباه کردم! و گفت که می‌دانی چه باعث شد که من برگردم؟ این دفاعی که شما در آن مجلس از من کردی!

این فرد شخصی است که موقعیت و وضعیتش مشخص است، حالا اگر من در آنجا می‌نشستم و دروغی را که نسبت به او گفته می‌شد می‌شنیدم و صدایم هم در نمی‌آمد، نه تأیید می‌کردم و نه از او دفاع می‌کردم، [این طور نمی‌شد!] اصلاً چرا انسان باید دروغ بگوید و چرا باید دروغ بشنود؟ این خلاف است. همین گفتن من که این شخص این کار را نکرده است، باعث شد که این شخص برگردد و توبه کند و از هر مطلبی نسبت به ما صرف‌نظر کند و بفهمد که در این مسئله اشتباه کرده است. حالا این [دفاع ما از او] بهتر بود یا آن [سکوت؟!]. کدام بهتر بود؟!

اولیاء خدا می‌گویند باید با همه صادق و صاف

باشی، صاف باشی و صدق داشته باشی و آن هدف و نتیجه‌ای که بخواهد با عمل حرام، نفاق، دروغ و ظاهرسازی به دست بیاید، آن نتیجه دیگر خدا نیست! آنکه دیگر خدا نیست، آن چیز دیگری است و آن مسئله، مسئله تخیل و توهم است. بنابراین انسان باید نسبت به آنچه از بزرگان شنیده، پایبند باشد و نسبت به آنچه از دیگران می‌شنود باید دقت داشته باشد.

حالا تا آنجایی که می‌رسیم و مجال هست، نسبت به بعضی از سؤالات پاسخ مختصری بدهیم. بنده فراموش کردم سؤالاتی که مربوط به جلسه گذشته بود با خود بیاورم، البته چون تغییر و تحولاتی هم پیدا شده بود باید آنها را پیدا کنم اما حالا پاسخ به این سؤالاتی را که در اینجا هست خدمت رفقا عرض می‌کنیم.

احکام

حکم تجویز پزشک متخصص برای روزه نگرفتن

سؤال: چند روز پیش به پزشک گوارش مراجعه کردم و ایشان گفتند که مبتلا به گاستریت معده و کولیت روده هستم، بعد از تجویز دارو برای سه ماه

تأیید کردند که روزه گرفتن برای من ضرر دارد، آیا
نظر همین پزشک کفایت می‌کند یا برای اطمینان باید
به پزشک دیگری مراجعه کنم؟

جواب: اگر پزشکی که به او مراجعه شده،
پزشک متخصصی باشد و برای انسان نسبت به کلام
او اطمینان حاصل بشود، این به همین مقدار کفایت
می‌کند و نیازی به مراجعه به پزشک دیگر نیست.
البته این را در نظر داشته باشید که ممکن است بعضی
از پزشکان بگویند که شاید برای شما روزه گرفتن
ایراد نداشته باشد یا با خوردن بعضی از داروهای ضد
اسید و ضد گاستریت ممکن است انسان بتواند روزه
بگیرد، در این صورت اگر انسان خودش احساس کرد
که این دارو می‌تواند مؤثر باشد و هیچ مشکلی برای
او پیش نمی‌آید، اشکال ندارد که روزه بگیرد و الاً اگر
تشخیص داد که حتی با خوردن دارو هم این مسئله
ناراحتی معده برطرف نشده است، گرچه پزشک هم
بگوید که روزه برای شما ضرر ندارد خود انسان که
حال خودش را تشخیص می‌دهد، این برای او
حجّیت دارد و باید انسان به تشخیص خودش عمل

کند و روزه نگیرد.

ادامه سؤال: در ضمن پزشک در جواب پرسش من مبنی بر اینکه اگر با مصرف دارو کمی بهتر شدم، آیا در این صورت می‌توانم روزه بگیرم؟ ایشان صراحتاً گفتند که روزه برای شما ضرر دارد، لطفاً راهنمایی بفرمایید که وظیفه من چیست؟

جواب: مطلب همان‌طوری است که عرض کردم، یعنی اگر پزشک تشخیص می‌دهد که حتی با خوردن دارو هم ضرر دارد و پزشک هم پزشک متخصصی است این برای انسان کفایت می‌کند، مگر اینکه انسان با پزشک دیگری هم مشورت کند و نظر او این باشد که با خوردن دارو روزه گرفتن ایراد ندارد، آنوقت در آنجا انسان باید نسبت به خودش امتحان کند و همین‌که احساس کرد که آثار و علائم بیماری دارد ظاهر می‌شود، روزه گرفتن حرام است. خیال نکنید روزه گرفتن اشکال ندارد نه، بلکه حرام است! یعنی اگر روزه بگیرید، روزه شما باطل است.

متفرقات

قبول کردن کفالت فرزندان

سؤال: همسر من فوت کرده و سه فرزند دارم،

دو سال پیش از کمیته امداد حمایت فرزندی را به عهده گرفتم و ماهیانه مبلغی را به حساب او واریز می‌کنم، آیا این کار را ادامه بدهم یا خیر؟

جواب: این بستگی به میل خودتان دارد.

(سلوکی)

ملکوت هر شخصی همان حالت و وضعیتی است که خود او دارد

سؤال: همسر من هنگام دیدن تلویزیون گاهی صدای موسیقی آن را کم نمی‌کند، با توجه به اینکه در ایام عذر نمی‌توانم قرآن بخوانم و همسر من در غیر ماه مبارک رمضان قرآن نمی‌خواند، چگونه می‌توانم ملکوت خانه را حفظ کنم؟

جواب: مسئله به موقعیت خود انسان برمی‌گردد و حفظ ملکوت خانه به حفظ ملکوت خود انسان بستگی دارد. ممکن است که انسان در موقعیتی باشد که در آن موقعیت نتواند هر کاری را انجام بدهد و مسلوب الاختیار باشد مثلاً فرض کنید که در چنین مواردی که طبعاً ممکن است حرف او خریداری نداشته باشد یا اینکه موجب مشاجره و همین‌طور مسائل ناراحت کننده بشود، در آنجا وظیفه هر شخصی این است که به همان کارهای خودش

بپردازد. آن پرداختن به امور خود او است که ملکوت او را تعیین می‌کند، حالا ملکوت منزل هرچه می‌خواهد باشد و آن دیگر مربوط به خود انسان نیست. آسیه زن فرعون در منزل فرعون به کمال رسید درحالتی که ملکوت منزل فرعون معلوم بود که چه وضعیت و اوضاعی داشت!

این را درنظر داشته باشیم که ملکوت چیزی نیست که هوایی یا فضایی باشد مثل اینکه بادی از جایی در منزل بیاید و برود و یا قضیه‌ای اتفاق بیفتد. آن حالی را که انسان دارد و در آن حال حرکت و زندگی می‌کند به آن حال، ملکوت می‌گویند. حالا ممکن است شخصی در مسجد باشد، حتی در مسجدالنبی باشد ولی ملکوتش ظلمانی باشد. الان این افرادی که در حرم ائمه علیهم‌السلام می‌آیند و دزدی می‌کنند، مگر دیده نشده است؟ مخصوصاً در قسمت خانم‌ها که چقدر توصیه می‌شود که مواظب کیفیتان باشید! مواظب جیب خود باشید! از امام رضا علیه‌السلام چه کسی بالاتر است؟! امام است دیگر، در حرم امام رضا می‌آیند و کیف افراد را می‌دزدند! یک وقت ما در حرم موسی بن جعفر علیهما‌السلام

بودیم و یکی داشت جیب ما را در کنار ضریح می زد!
رو کردم به او و گفتم که صبر کن، بیا بیرون آن وقت
باهم کنار می آییم، بیا کارت دارم! فرد خجالت کشید
و...! خلاصه تأمینش کردیم! گفتم که اینجا حرم
است، مواظب باش! و معلوم شد که بنده خدا منفعل
شد و برگشت و توبه کرد. خلاصه وقتی در حرم امام
علیه السلام می آیند و این کار را می کنند حالا
ملکوتش چیست؟!

ملکوت هر شخصی همان حالت و وضعیتی
است که خود او دارد، حالا آن وضعیتش در هر جا
می خواهد باشد، باشد. حالا اگر خودش از نقطه نظر
انجام تکلیف و قیام به تکلیف واقعاً قیام به تکلیف
کرده، دارای ملکوت صالحه است و اگر در مسجد و
حرم امام علیه السلام هم باشد ولیکن اهل خلاف
باشد، در همان حرم امام هم این شخص دارای
ملکوت جهنمی و شیطانی است!

یکی از رفقا خودش برای بنده نقل کرد که:

من در حرم سیدالشهدا علیه السلام نشسته بودم،
یک مرتبه دیدم که فضای حرم خیلی ظلمانی
شد! متوجه شدم جنازه ای را آوردند و در حرم

سیدالشّهدا یک دور گردانند و بردند و متوجه شدم این ظلمت برای همین بود و بعد که رفت یک مرتبه دیدم فضا دوباره عوض شد و به حال عادی برگشت.

می گفتم: در همان حال که نشسته بودم یک مرتبه جنازه دیگری را آوردند و دیدم نه، این آدم خوب و صالح و اهل ولایی بوده است.

پس ببینید مسئله این طور نیست. هر شخصی ملکوت خاص خودش را دارد و ممکن است دو نفر بغل هم نشسته باشند و یکی الآن ملکوتش ملکوت جهنّم و ظلمانی است و بغلی ملکوتش ملکوت بهشت است. هر دو در کنار هم نشستند و هر دو هم در فضای واحدی هستند.

ادامه سؤال: اثری بر یکدیگر ندارند؟

جواب: نه، اثری روی همدیگر ندارند. البتّه این مسئله با توجه به کیفیت ارتباط آنها باهم تفاوت می کند. اگر شخص به یک نحوه و موقعیتی است که کاملاً در تحت تسخیر آن ملکوت صالحش است او در این اثر نمی گذارد ولی اگر نه، بین بین است یعنی نفس او هم تمایل دارد، به آن مقداری که تمایل دارد، به همان مقدار او در این تأثیر می گذارد.

لزوم عدم غفلت از شب‌های ماه مبارک رمضان

سؤال: با توجه به این که اکثر خانم‌ها دچار کم‌خونی هستند و در ماه مبارک رمضان دچار ضعف می‌شوند و علاوه بر کار منزل مسئولیت همسررداری و بچه‌داری را هم دارند، اگر نتوانند شب‌های ماه رمضان را احیا بگیرند و بین الطلوعین کامل بیدار بمانند، آیا متضرر می‌شوند؟

جواب: نه‌خیر، هر شخصی بر تکلیف خودش است و تکلیف نسبت به افراد متفاوت است. البته این‌گونه خانم‌ها باید در نظر داشته باشند که طوری وضعیت و امور خودشان را تدبیر کنند که بتوانند حداقل مقداری، نیم ساعت یا یک ساعت یا دو ساعت از شب‌های ماه رمضان را، مخصوصاً آن اوقات قبل از فجر را بیدار باشند و اگر این کار را بکنند بهتر است و بعد استراحت کنند و دوباره در موقع بین‌الطلوعین از خواب بیدار شوند. نباید شب‌های ماه رمضان را از دست بدهیم، ماه رمضان نزدیک است و باید بدانیم که آن توفیقاتی را که خدا در ماه رمضان به انسان می‌دهد، این توفیقات در

شب‌ها هست. یعنی روزه در روز انسان را آماده می‌کند برای کسب تجلیات در شب، شب‌های ماه رمضان شب‌های خیلی عجیبی است!

احکام

نماز تراویح در ایام عذر

سؤال: آیا [در ایام عذر] نمازهای تراویح برای

خانم‌ها قضا دارد؟

جواب: بله، فرق نمی‌کند، فقط نمازهایی که

برای خانم‌ها قضا ندارد نمازهای یومیه است. حتی

نماز آیات و غیر از آن مثل نماز تراویح، همه قضا

دارد. زن در این مسئله با مرد تفاوتی ندارد فقط در

آن ایام عذر نمی‌تواند بخواند، ولی بعد از ایام عذر

نماز آیات را که باید قضا کند ولکن در سایر آن

نمازها مثل نماز تراویح که خب مستحب است.

ادامه سؤال: قضای آن را در چه ایامی انجام دهد؟

آیا در شب‌های بعد؟

جواب: بله در شب‌های بعد اشکال ندارد و

همین‌طور هم اگر انسان این قضاها را انجام ندهد و

بتواند در بعد از ماه رمضان در همان هفته اول انجام

بدهد، آن‌هم ایرادی ندارد.

سؤال: همسر بنده ده سال است که در بانک مشغول به کار است و ما سه سال است با این مکتب آشنا شدیم و چند بار هم تلاش کردند که از این شغل بیرون بیایند و مشغول شغل دیگری شوند ولی متأسفانه موفق نشدند چون با مشکلات شدید روبرو می‌شدیم، با توجه به اینکه شما فرمودید درآمد بانک شبه‌ناک است ما را راهنمایی کنید؟

جواب: مطلب بنده همان است چون این مسائل همراه با حلال و حرام است لذا بنده نسبت به این مسئله نظر خاصی ندارم و مطلب بنده همان چیزی است که تابه‌حال عرض کردم.

سلوکی

خواب آلودگی در مجالس ذکر

سؤال: این حقیر از ماه صفر ۱۴۳۰ هجری قمری به لطف خدا در کلاس‌های ذکر آمدم و بیشتر اوقات در کلاس حالت خواب آلودگی و چرت دارم، نمی‌دانم علت چیست؟

جواب: این دو علت ممکن است داشته باشد: یکی علتش، علت عادی است که به واسطه عدم تهیو

و آمادگی برای انسان پیدا می‌شود. مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می‌فرمودند که کسانی که در مجالس ذکر شرکت می‌کنند باید متوجّه باشند که آن روزشان را به استراحت بگذرانند، مهمان نباید بیاید، جایی نباید بروند، باید در حال آرامش باشند، نباید اخبار ناراحت کننده بشنوند و ذهن و فکر باید آمادگی داشته باشد. چون مجلس ذکر مجلس جای دیگر نیست که انسان هوس کند برود جایی و یکی دو ساعتی بنشیند و برود، مجلس ذکر مجلسی است که احتیاج به آرامش فکر و نفس دارد و انسان باید به این مسائل توجّه داشته باشد. لذا نسبت به این مطالب باید خیلی دقّت کرد و بهتر است انسان قبل از اینکه به مجلس برود از حالت آرامش برخوردار باشد، یا مقداری استراحت کرده باشد یا اینکه اگر استراحت هم نکرده است، در آن روز کار زیاد نکرده باشد و خسته نباشد، این یک مطلب.

مطلب دیگر اینکه اتّفاق می‌افتد که خود آن فضای مجلس موجب می‌شود که انسان در یک هم‌چنین حالی قرار بگیرد که طبعاً در آن صورت اشکالی ندارد.

سؤال: آیا در شب‌های ماه مبارک رمضان اجازه داریم به همراه همسرمان به جلسات سخنرانی برویم یا خیر؟ با توجه به اینکه شما می‌فرمایید که هفته‌ای دو بار بیشتر از منزل خارج نشوید، اگر در منزل بمانیم بهتر است تا اینکه به جلسات برویم؟

جواب: قطعاً در منزل ماندن بهتر از این است که به جلسه بروید.

دیدار و بهره بردن از مطالب استاد محترم و معزز

سؤال: اگر به دیدار آقا آمدن اجازه می‌خواهد بفرمایید.

جواب: لابد منظورشان این مجلس است، البته مسئله همین مطالبی است که خدمت رفقا و دوستان عرض می‌شود و این مطالب همه جا گفته می‌شود و پخش می‌شود. مطالب بنده مطالبی نیست که بخواهد تأخیری داشته باشد و در عرض یکی دو روز همه دوستان از مسائلی که مطرح می‌شود و گفته می‌شود اطلاع پیدا می‌کنند و انعقاد این مجالس هم صرفاً فقط برای همین استفاده‌ای است که خود بنده از رفقا و دوستان در اینجا دارم و الاً مسائل گفته

می‌شود و مطرح می‌شود و از آن طرف هم گنجایش
فضا و مکان طبعاً اجازه برای حضور هر کسی را
نمی‌دهد و از این نظر همین محذور در جلسات
عنوان هم وجود دارد والاّ قدم همه رفقا مبارک و
محترم است و برای بنده موجب افتخار است که
افرادی که به دنبال مطالبی هستند و مایلند بر اینکه از
مطالبی که بزرگان آن مطالب را به عنوان مبانی
راهکاری زندگی مطرح کردند مطلع شوند، بنده در
خدمتشان باشم ولی توجّه به موقعیت و فضای
مجلس یک مسئله دیگری است که خود رفقا نسبت
به این مسئله توجه دارند، ولی از نظر بنده که مانعی
نیست.

احکام

وصیت نسبت به اموال غیر مقبوضه

سؤال: سه دانگ منزل همسرم بنا بر مصالحی
به نام من است. در مورد این سه دانگ باید چطور
وصیت بنویسم، در حال حاضر هیچ گونه اختیاری در
مورد آن ندارم؟

جواب: وصیت طبق وصیت معمول است، لازم
نیست که شخص حتماً نسبت به مال خودش تسلّط

داشته باشد، ممکن است انسان اموالی داشته باشد که بعداً بر آن اموال سلطه پیدا می‌کند و الآن نسبت به آنها سلطه ندارد، وصیت طبق وصیت عادی انجام می‌شود [و این‌گونه اموال] با بقیه اموال تفاوتی نمی‌کند.

سلوکی

حکم منافق به نفاق اکبر

سؤال: بسم الله الرحمن الرحيم

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ

لَا يَفْقَهُونَ﴾^۱

با قلبی که منافق به نفاق اکبر است چه باید کرد؟

جواب: اینها را ما نمی‌توانیم جواب بدهیم و

اطلاعی بر این مسائل نداریم، اینها را امثال مرحوم

آقا - رضوان الله تعالی علیه - که گفتند و در

کتاب‌هایشان نوشته‌اند باید بیایند و اظهارنظر کنند،

ما که در نفاق اکبر که هیچ در نفاق پایین هم گیر

کرده‌ایم، ما که نمی‌توانیم در این‌گونه مطالب نظر

۱. سوره منافقون (۶۳) آیه ۳. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۲۶۸:

«ای پیامبر! این چنین است به علّت آنکه آنها ایمان آوردند و سپس کافر شدند. بنابراین بر دل‌های آنان مَهر خورده شد، و بنابراین ایشان نمی‌فهمند و ادراک نمی‌کنند.»

بدهیم ولی آنچه را از بزرگان شنیده‌ایم این است که هر شخصی در هر موقعیتی که هست خدا در همان موقعیت برای او راه قرار داده است؛ یعنی ما در هر وضعیتی که قرار داریم در همان وضعیت آن مقداری که از سعهٔ عقلی برخورداریم و از مبانی و مطالبی که در اختیار ما است، به همان مقدار می‌توانیم استفاده و بهره بگیریم و از خداوند طلب کنیم که ما را از آن مراتب رد کند و عبور بدهد و نفاق اکبر هم مثل سایر مسائل است. وضعیت و موقعیت انسان هرچه دقیق‌تر و ظریف‌تر بشود، رعایت مراقبه در همان موقع دقیق‌تر و ظریف‌تر خواهد بود، مسئله این است.

نفاق اکبر این است که انسان حتی نسبت به خود هم این جنبهٔ دورویی و دوگانگی را احساس می‌کند و با خودش هم نمی‌تواند صادق و راست باشد در این صورت آن خودی را که نمی‌خواهد با او صادق باشد، آن خود را همیشه جلوی نظرش قرار بدهد و آن خود را ربط با خدا تصوّر کند نه آن شخصیتی که آن شخصیت در جلوی او و ضمیر ناخودآگاه او قرار گرفته و آن شخصیت پنهان یعنی

این شخصیتی که در جلوی آن شخصیت [واقعی] قرار گرفته، نمی‌گذارد که انسان به آن شخصیت واقعی و همان حقیقت که حقیقت ربطیه است برسد. [انسان باید] به او [شخصیت واقعی] نگاه کند و او را در جلوی راه و نفس خودش قرار بدهد، کم‌کم این شخصیت اوّل که شخصیت منافق است کنار خواهد رفت.

سلوکی - اجتماعی و تربیتی نحوه برخورد با شخص منحرف از دین

سؤال: مدت دو سال است که عروس من مسیحی شده است! از نظر شرعی من چه تکلیفی دارم؟ آیا می‌توانم قطع رابطه کنم؟ با پسر چه کنم؟

جواب: نه، لازم به قطع رابطه نیست و این تغییر و تبدّلاتی که در این‌گونه افراد پیدا می‌شود، یک تبدّلات ظاهری است و معمولاً این‌گونه مسائل از روی نفهمی و جهل پیدا می‌شود. شما نباید نسبت به او قطع رابطه کنید و فرزندان هم نباید قطع رابطه کند، بلکه باید او را راهنمایی کرد و ظروف و مجال‌های مناسب را در اختیار او گذاشت و آنچه از بزرگان به ما رسیده است، آنها را باید برای او مطرح کرد.

بسیاری از این انحرافات به واسطهٔ تغییر و تحولاتی است که شخص نمی‌تواند آنها را هضم کند و بعد دستخوش این گونه انحرافات خواهد شد. اگر ما مسیر بزرگان را در اختیار اینها قرار بدهیم آنها برمی‌گردند لذا نباید قطع رابطه کرد بلکه باید مثل سابق با او ارتباط داشت.

رضایت شوهر برای شرکت در جلسات

سؤال: اصلاً نمی‌شود با بسیاری از همسران یا بعضی از پدرها و مادرها مشورت کرد! با توجه به [لزوم] رضایت آنها برای مسائل معنوی چه کار باید کرد؟ مثلاً به هیچ وجه نمی‌توان دیدار با شما را با آنها در میان گذاشت؟

جواب: خیلی باعث تأسف است که چرا یک‌هم‌چنین موقعیتی است که نمی‌شود مشورت کرد! اتفاقاً خیلی از افراد این قضیه را سؤال می‌کنند که شوهر من راضی نیست بر این که فرض کنید به اینجا بیاییم یا اینکه اختیار را به من داده است ولی من می‌دانم باطناً نسبت به آمدن به هم‌چنین مجالسی رضایت ندارد، حالا بعضی‌ها نهی صریح می‌کنند و می‌گویند راضی نیستیم که این صورت به جای خود

محفوظ است، حالا در این گونه موارد چه باید کرد؟
ما باید ببینیم برای چه به این مجالس می‌آییم؟ واقعاً
برای چه می‌آییم؟! آیا واقعاً برای این می‌آییم که یکی
دو ساعتی را در بیان این مطالب صرف کنیم و به این
کیفیت وقت را بگذرانیم و حالا فرض کنید که
ملاقاتی هم انجام شده باشد یا اینکه واقعاً می‌آییم که
از فضای روحانی و معنوی و از آن مسائلی که آن
مسائل برای زندگی و حیات ما جنبه‌ی اساسی دارد
استفاده کنیم؟!

امروز صحبت من دقیقاً در رابطه با همین مسئله
بود، امروز صحبت ما چه بود؟ صحبت ما این بود که
هدف هیچ وقت نمی‌تواند وسیله را توجیه کند و این
مطلبی بود که مطرح کردیم. ما به چه هدفی
می‌خواهیم برسیم؟ ما به چه اسلامی می‌خواهیم
برسیم؟ آیا به اسلامی می‌خواهیم برسیم که گفته
بدون رضایت شوهر هم می‌توانی به این گونه
مجالس بروی؟! یا به اسلامی می‌خواهیم برسیم که
گفته اگر شوهرت نسبت به شرکت در این مجلس
رضایت باطنی ندارد گرچه در ظاهر هم به تو این

عدم رضایت را نگفته است، نباید در این مجلس شرکت کنی؟! اگر قرار است به آن اسلام اوّل برسیم پس تشریف بیاورید! جواب سؤال شما این است! اما اگر می‌خواهید به آنچه اولیاء گفتند که در آن مکتب ظاهر سازی راه ندارد، ما باطن و ظاهر دو جور نداریم، یک طرف به یک نحوه صحبت کردن و طرف دیگر جور دیگر صحبت کردن نداریم و شفاف و روشن است، از شوهر سؤال می‌کنیم که من می‌خواهم فلان جلسه فلان آقا بروم، آیا نیاز هست بروم؟ اخمی می‌کند و می‌گوید خودت می‌دانی! در این صورت دیگر نباید بروی. اگر شما نرفتی و او فهمید که شما از نقطه نظر سلوکی و از نقطه نظر متابعت مکتب اولیاء خدا دستور داری، دستور دارید که باید رضایت شوهر را در اینجا کسب کنید، چه بسیار این افراد برگردند و بگویند که از فردا زودتر هم برو که جا بگیری! و بنده نسبت به این قضیه ده‌ها مورد را سراغ دارم که صریحاً گفتم که رضایت شوهر مقدّم است.

بله امروزه گفته می‌شود که زن ولو برخلاف نهی

شوهر می‌تواند به مسجد برود! ولی بنده این حرف‌ها

را نمی‌زنم و این مطالب را نخواندم و در آنچه
تابه حال تحصیل کردم، به چنین مطالبی برخورد
نکردم. آنچه بنده از فقه اهل بیت علیهم السلام و از
مکتب اسلام و از مرام اولیاء و عرفای الهی تشخیص
دادم همان را خدمتتان عرضه می‌کنم و آن این است
که زن بدون اجازه شوهر نمی‌تواند از منزل خارج
شود و زن با نهی شوهر نمی‌تواند به مجلس و
کلاسی برود. زن حتّی با عدم میل شوهر نمی‌تواند
به کلاس، مجلس، مسجد، روضه و هر جای دیگری
که صبغة دینی دارد برود، اگر این کار را کرد در راه
است و اگر نکرد همان‌طوری که عرض کردم مثل
طلحه و زبیر [توقف خواهد کرد].

سلوکی

راه استجلاب توفیقات پروردگار

سؤال: مدّتی است توفیق خواندن کتب حضرت

علامه را ندارم! برای کسب توفیق چه کنم؟

جواب: این توفیق چیزی نیست جز آن چیزی که

در اختیار خود انسان است، توفیق را خود انسان برای

خود کسب می‌کند، وقتی که مراقبه داشته باشد،

وقتی که به مسائل بیخود توجّه نکند، وقتی که به

حرف‌های لطائلات، به اخبار، این طرف و آن طرف و چیزهای چرت و پرت توجه نکند، به اینکه فلان‌جا فلان قضیه اتفاق افتاده است توجه نکند چون هر توجهی به یکی از آن موارد، باعث سلب توفیق برای انسان می‌شود و وقتی انسان توجه نکند، ذهن و نفس او بخواهد یا نخواهد تمایل پیدا خواهد کرد و این مسئله، مسئله‌ای واقعی است. خود بنده هم همین هستم و در آن روزی که بخواهم به تکالیف و دستوراتم عمل کنم، توفیق برای مسائل خواهم داشت ولی اگر در هر روز کم بگذارم و مسامحه کنم [به همان مقدار توفیق از من سلب خواهد شد،] این را می‌دانم که در راه خدا روابط وجود ندارد بلکه ظوابط وجود دارد و این مسئله برای همه هست.

احکام

اهتمام نسبت به پرداخت وجوهات شرعی

سؤال: مبلغ خمس را حساب کردیم و این مقدار است ولی در حال حاضر پول نقد برای پرداخت نداریم و هم‌چنین برای کفّاره، پول نقد برای پرداخت نداریم، برای اینکه اشکالی در روزه ما نباشد چه کار باید بکنیم؟

جواب: اشکال ندارد، انسان باید برای پرداختن
اهتمام داشته باشد و از هر فرصتی استفاده کند
نه اینکه مطالب را پشت گوش بیندازد و اهمال کند،
می تواند کم کم پرداخت کند و باید بداند که آنچه
خداوند بر انسان تکلیف کرده است، آن بر ذمه انسان
ثقل دارد و سنگینی می کند تا وقتی که انسان ذمه اش
از این تکلیف فارغ باشد.

نحوه پاسخ گرفتن به سؤالات از اینترنت

سؤال: ما هر سؤالی که از طریق اینترنت ارسال
می کنیم جوابی دریافت نمی کنیم!

جواب: نمی دانم این به چه صورت است چون
سؤالاتی که به من داده می شود بنده پاسخ می دهم.
البته گاهی ممکن است دیر یا زود بشود ولیکن به هر
حال سؤالات پاسخ داده می شود.

فلسفی - اعتقادی - تفسیری

معاد جسمانی یا روحانی

سؤال: آیا بهشتیان در بهشت با جسم عنصری
خود زندگی می کنند یا با جسم مثالی؟ و عذاب
جهنمیان بر جسم مثالی ایشان است یا جسم مادی
آنها؟

جواب: این مطلب را مرحوم آقا - رضوان الله
تعالی علیه - در معاد شناسی ذکر کردند. خوب است
که رفقا و دوستان برای این مطلب به جلد ۵ یا ۶
مراجعه کنند.

حالا برحسب اجمال عرض می‌کنم که در قیامت
بدن ما عین همین بدنی که الآن می‌بینید نیست، یعنی
با همین وضعیت که فرض کنید که شخصی هشتاد
یا شصت یا چهل کیلو وزنش است، نیست و در روز
قیامت بدن ما وزن ندارد. بدن ما در روز قیامت سایه
ندارد و همین‌طور بدن مثالی نیست که آن بدن مثالی
فقط یک بدن صوری است و صورت دارد. بدنی
است، البته این‌طور گفتن هم غلط است فقط برای
تقریب مسئله می‌گوییم. آلیاژی است که آن متریال و
موادش با این مواد بدن این دنیا فرق می‌کند، با
خصوصیاتی است ولیکن از نقطه نظر مشابهت عین
همین بدن است. البته عین هم نیست و در روز
قیامت یک تفاوت‌ها و فرق‌هایی دارد. فرض کنید
که در اینجا انسان وضعیت دخل و تصرفاتش فرق
می‌کند، غذایی که می‌خورد و آبی که می‌نوشد و
هوایی که استنشاق می‌کند، این هوایی که استنشاق

می کند یک ورودی دارد و یک خروجی، ورودی آن اکسیژن و ازت و... است و خروجی آن گاز کربنیک و... است که به واسطه سوختی که در سلول ها پیدا می شود و غذا و اکسیژنی که پیدا می شود باعث سوخت می گردد و همان سوخت به ریه برمی گردد و خارج می شود. در قیامت که شما استنشاق می کنید هیچ خروجی ندارد و این طور نیست که دم و بازدم داشته باشید، فقط دم دارید ولی بازدم ندارید. غذایی که انسان می خورد فقط یک ورودی دارد و دیگر خروجی ندارد یا فرض کنید که در آنجا تمام غذاهایی که انسان می خورد تبدیل به نور خواهد شد. تبدیل به نور یعنی نه مثل آنچه امروزه در همان فرضیه گفته می شود که تبدیل ماده به انرژی است نه، تبدیل ماده به یک حالت تکامل معنوی است.

وقتی که انسان غذایی را می خورد و از میوه های بهشتی استفاده می کند، می بیند با خوردن آن میوه بهشتی حال و هوایش فرق کرد. آن فرق کردن همان بازدم آن میوه بهشتی است. با خوردن یک میوه بهشتی یا با مصاحبت با افراد، مثلاً اولیاء خدا،

حورالعین، غلمان، در نشستن با آنها که البته فقط جنبه، جنبه مصاحبت و نشستن است والا فکرتان جای دیگری نرود، در همین خوردن و نشستن و... انسان احساس ارتقاء می‌کند و وقتی که با رفیقش نشسته و صحبت می‌کند می‌بیند حالش تغییر پیدا می‌کند و وقتی که یک میوه بهشتی می‌خورد می‌بیند عوض شد، وقتی که با بزرگی در آنجا می‌نشیند [می‌بیند تغییر کرد!] مگر ما در روایات نداریم که اگر کسی که این کار را انجام بدهد، در آنجا مثلاً در کنار سفره امیرالمؤمنین علیه السلام است یا مثلاً در کنار جایگاه ما است یا فرض کنید که در خیمه ما است؟!^۱

۱. الأُمّالی، شیخ طوسی، ص ۶۲۱؛ تفسیر فرات الکوفی، ص ۲۸۶؛ الکافی، ج ۲، ص ۲۵۱:

«عَنْ فَضِيلِ بْنِ يَسَارٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: "مَنْ مَاتَ وَ لَيْسَ لَهُ إِمَامٌ، فَمَيِّتُهُ مَيِّتُهُ جَاهِلِيَّةٌ؛ وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ، لَمْ يَضُرَّهُ تَقَدَّمَ هَذَا الْأَمْرُ أَوْ تَأَخَّرَ؛ وَ مَنْ مَاتَ وَ هُوَ عَارِفٌ لِإِمَامِهِ، كَانَ كَمَنْ هُوَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ."»

امام شناسی، ج ۳، ص ۳۴:

«فضیل می‌گوید: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: "کسی که بمیرد و امامی نداشته باشد پس مردن او مردن مردم جاهلیت است. و مردم در پیشگاه خدا معذور نیستند مگر زمانی که امام خود را بشناسند. و کسی که بمیرد و معرفت به امام خود پیدا کرده باشد برای او دیگر تفاوتی ندارد، ظهور آن امام جلواتد یا عقب واقع شود. و کسی که بمیرد درحالی که معرفت به امام خود حاصل کرده باشد مانند کسی است که زنده و با آن

این بودن در آنجا یعنی بالا رفتن، یعنی تغییر و تحولات. استفاده از غذاها یعنی عوض شدن حال نه اینکه با خوردن سیب و گلابی فقط احساس کند که معده او پر شده و فقط لذتی را در دهان احساس کند! آنجا اصلاً این طور نیست. آنجا میوه‌های بهشتی مزه ندارد و طعم خاص شیرینی و... ندارد، لذت و حلاوت میوه بهشتی به همان تغییر و تحولی است که به واسطه خوردن و استفاده از آن میوه در او ایجاد می‌شود و اسم آن تغییر و تحول، حلاوت و شیرینی است نه اینکه ما یک میوه بهشتی داشته باشیم که شیرین باشد، یکی ملمس باشد، یکی ترش باشد مثل قارقوروت و لیموترش برای کسی که از ترشی خوشش بیاید، مثل ما که از شیرینی خوشمان می‌آید حالا یکی هم ممکن است از ترشی و... خوشش بیاید، ﴿وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ﴾^۱ این نیست.

آن حلاوت و شیرینی که میوه‌های بهشتی دارد همان تغییری است که در نفس انسان ایجاد می‌کند و

حضرت و در چادر آن حضرت باشد.“»

۱. سوره زخرف (۴۳) آیه ۷۱. معاد شناسی، ج ۱۰، ص ۱۵۰:

«و در بهشت آن چیزی است که نفوس بدان اشتها دارند.»

حال انسان را عوض می‌کند، آن احساس شیرینی برای انسان پیدا می‌شود نه اینکه واقعاً مثل شیرینی شکر و سیب و گلابی باشد که انسان در دنیا از اینها استفاده می‌کند.

پس هم جسم ما در روز قیامت با این جسم تفاوت می‌کند و این خصوصیات را دارد و هم نعمت‌های الهی در روز قیامت مطابق با همان جسم ما تنظیم شده است و بالاتر و بالاتر از این در روز قیامت برای اولیاء خدا یک نعمت‌هایی هست که اصلاً آن نعمت‌ها سیب و گلابی نیست، اصلاً آن نعمت‌ها میوه نیست، اصلاً آن نعمت‌ها جنبه ظاهری و صوری و... ندارد، آنها با آن نعمت‌ها که در آیه قرآن هم داریم که: ﴿وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ﴾^۱ اشاره به آن می‌کند. با آن جذبه‌ها و کشش‌ها در روز قیامت حرکت و سیر می‌کنند به طوری که به هیچ وجه حاضر نیستند که از آن مقام خودشان تنزل کنند و بخواهند با افراد پایینی که با این میوه‌های بهشتی سر و کار دارند بنشینند، التفات کردید؟! اصلاً آمادگی ندارند

۱. سوره ق (۵۰) آیه ۳۵. الله شناسی، ج ۱، ص ۳۷:

«و در نزد ما زیادتی می‌باشد که به آنها عطا می‌نمائیم.»

که از آن نعمت‌ها به این نعمت‌های پایین بیایند،
بنابراین در روز قیامت مسئله تفاوت می‌کند.

فشار قبر در مثال و برزخ انسان

سؤال: آیا فشار قبر بر جسم مادّی وارد می‌شود

یا بر جسم مثالی؟

جواب: فشار قبر بر جسم مثالی وارد می‌شود،

جسم مادی که فشار قبر ندارد. منتها در بعضی از

موارد فشار بر جسم مثالی باعث می‌شود که بر جسم

مادّی هم اثر بگذارد و دیده شده و کم هم دیده نشده

است که در بعضی از موارد وقتی که قبر را شکافتند

یا وقتی که رفتند سراغ جسدی که در تابوت یا در

صندوقی بوده است، آثار آن سوختگی و عذاب را بر

بدن این مرده هم مشاهده کردند. اما این در همه

موارد نیست بلکه در بعضی از موارد است، حالا به

چه نحوه است آن چیزی است که مربوط به آن

[جسم مثالی] است.

فلسفی

اعیان ثابته

سؤال: اعیان ثابته چیست؟ در صورت امکان

توضیح بفرمایید؟

جواب: اعیان ثابتہ خیلی حرف و مطلب دارد.
اجمالش این است که همان حقیقت وجودی انسان
است که آن حقیقت وجودی قبل از اینکه در عالم
ملکوت شکل بگیرد، به صورت یک واقعیت منحصر
به فرد به خود آن شخص به وجود می آید.

سلوکی

خروج از منزل برای شرکت در جلسات قرآن

سؤال: طبق مطلب شما که فرمودید که در هفته
فقط دو بار بیرون برویم، آیا جلسۀ مقابله قرآن هم
همین قانون را دارد؟

جواب: البتہ فرقی نمی کند، بلہ همین طور است
حالا مثلاً راجع به خود قرآن می توانیم استثنائی قائل
بشویم کہ یک مرتبہ اش در هفته عیب ندارد ولی
علیٰ کلّ حال آنچه بیشتر مورد توجّہ است بودن در
منزل است و آن مسئلہ، مسئلہ خیلی مهمّی است.

سؤال: کہ با توجّہ به اینکه بیشتر از دو روز نباید
برای مجلس از منزل خارج بشویم، در ماه مبارک کہ
جلسات ختم قرآن می رویم آیا آن هم شامل همین
مسئلہ می شود یا نہ؟

جواب: در ماه مبارک می شود قائل به استثناء شد

و بهتر این است که اگر انسان به جلسات قرآن می‌رود دیگر به سایر جلسات نرود و از شرکت در بقیه جلسات خودداری شود.

احکام

وطن شرعی

سؤال: من زادگاهم طهران است و چندین سال هم در طهران زندگی کرده‌ام و اکنون به کرج رفتیم و قصد برگشت به طهران را هم داریم ولی معلوم نیست چه وقتی برمی‌گردیم، حکم نماز و روزه ما چگونه است؟

جواب: باید نماز را در طهران تمام بخوانید و روزه را هم بگیرید.

اخلاقی

بی‌اعتنایی به رهروان مکتب بزرگان

سؤال: مگر ما همه از یک مکتب که همان مکتب حضرت علامه روحی فداه است پیروی نمی‌کنیم پس چرا بعضی از زمان‌ها که به آنها سلام می‌کنیم روی برمی‌گردانند و یا از دیگران کدورت به‌دل می‌گیرند؟!!

جواب: ان شاء الله که همه پیروی می‌کنیم و اتفاقاً

سؤال بنده هم همین است، از خودشان سؤال کنید

که چرا این طوری می کنند؟!

(سلوکی - اجتماعی و تربیتی)

عمل به مبانی راه تحصیل رشد عقلانی

سؤال: چطور قوه ادراک و عقل خود را بالا ببریم

و خودمان را به رشد عقلانی برسانیم؟

جواب: عمل به همین مطالبی را که خدمتتان

عرض کردم، تبعیت و پیروی از مطالبی که به دست

ما رسیده است، آنها را در موارد حسّاس نه در سر

سفره و خوردن حلوا و پلوی زعفرانی، بلکه در موارد

شبهه و در موارد خلاف و در موارد فتنه و در موارد

مختلفی که برای انسان حاصل می شود، انسان از آن

مبانی تبعیت کند. یک مثال می زنم:

ما در صحبت کردن برای بقیه خیلی خوب و

قشنگ صحبت می کنیم - و الآن هم که بیش از یک

ساعت است که داریم صحبت می کنیم، الآن ساعت

دوازده ونیم است و یکی از شما هم نیست که بگوید

رهایمان کنید که سر زندگیمان برویم، خلاصه ما چه

گناهی کردیم که امروز آمدیم در اینجا و گرفتار

شدیم! - که زن نباید این طور باشد، مرد نباید این طور

باشد و... ولی همین من که دارم صحبت می‌کنم اگر
همین قضیه‌ای را که دارم برای شما عرض می‌کنم
برای زندگی خود من اتّفاق بیفتد، برای عیالم اتّفاق
بیفتد، برای فرزندم اتّفاق بیفتد، اگر من در آنجا عین
همین چیزی را که دارم به شما می‌گویم اِعمال کردم
عقل من بالا می‌رود. اگر در آنجا اِعمال نکردم و
چشم پوشی کردم و گفتم که حالا این پسر من است
عیب ندارد، حالا این عروس من است عیب ندارد،
حالا این دختر من است عیب ندارد - البته فعلاً که ما
دختر نداریم حالا تا خدا چه بخواهد؟! - حالا این
رفیق و همسایه ما است و اگر من بخواهم راجع به
این مطلب، قضیه‌ای را مطرح کنم ممکن است این
رفیق یا همسایه از من مگّدر شود، همین که می‌گویم
چون مگّدر می‌شود این دفعه این مطلب را
نمی‌گویم، در این صورت مرتب دارم بر سر این عقلی
می‌زنم که این عقل الآن باید رشد کند! رشد عقلی
این است که آن مبانی را که یاد گرفتیم [عمل کنیم].
یکی از مخدّرات که نمی‌دانم الآن در این مجلس
حضور دارند یا ندارند، ولی قضیه را به‌نحوکلی

می‌گویم. من به او گفته بودم که محیط منزل نباید محیطی باشد که افراد در آن محیط بی‌حجاب باشند، مسائل نباید مختلط باشد، ارتباط پسر و دختر نامحرم نباید وجود داشته باشد، اینها مسائلی است که جزو مبانی ما است و ما روی این مبانی پافشاری می‌کنیم و می‌ایستیم منتها به نحو احسن نه به نحو خیلی حاد و شدید ولی وقتی که احساس شد که افراد عناد دارند و خلاصه نمی‌خواهند طبق مطالب و مبانی حرکت کنند، دیگر در آنجا صورت مسئله فرق خواهد کرد و طبعاً ارتباط انسان تغییر پیدا خواهد کرد.

همان مخدره به بنده تلفن کرد که پسر و دختر من می‌گویند که چرا دختر عمّه و دختر خاله ما و کسانی دیگر که اینجا می‌آیند و ما می‌خواهیم بنشینیم و باهم صحبت کنیم و حرف بزنیم شما نمی‌گذارید و ارتباط را می‌بندید؟! می‌گفت به آنها گفتم که این حرف‌ها به ما گفته شده است و نمی‌شود که شما باهم بنشینید و...! گفتم: حالا چه کنم؟ گفتم که خانم مطلب ما همین است و من به خاطر شما حرفم را تغییر نمی‌دهم و صحبت بنده استثنائی ندارد.

صحبت کردن دختر و پسر بزرگ با نامحرم حرام است و نباید انجام شود و باید جلوگیری کنیم. من نمی‌دانم شما باید چه کنید؟! حرام، حرام است و حالا ما چه کنیم ندارد؟ من نمی‌دانم، بروید با افراد دیگر مشورت کنید. آنچه به نظر من می‌رسد این است که این کار را انجام بدهید.

ظاهراً این مخدره هم این کار را کرده بود و آنها [فرزندانش] با مادر قهر کرده بودند و از منزل رفته بودند! این مخدره مضطرب شده بود و تلفن کرده بود، البته بنده گوشی را برنداشتم و اهل بیت گوشی را برداشته بودند و با اهل بیت صحبت کرده بودند که حالا چه کنم؟! من گفتم که صحبتی ندارم، من چه کنم؟ رفتند که رفتند بنده چه کنم؟! صحبت بنده همین است و افرادی که از بنده مطلبی را سؤال می‌کنند اگر آمادگی دارند برای اینکه انجام بدهند سؤال کنند و اگر آمادگی برای عمل کردن را ندارند سؤال نکنند! من حرفم را تغییر نمی‌دهم، من حرفم را عوض نمی‌کنم، من در صحبت خودم استثناء قائل نمی‌شوم.

ببینید اینجا همین مطلب است. اگر شما در اینجا کوتاه آمدید بنابراین صد سال که سهل است، اگر عمر نوح هم بکنید همین طور ماندید. اما اگر نه، آمدید و با این قضیه مقابله کردید، البته من نمی گویم انسان فحش بدهد، دادوبیداد کند و بزند و...! نه، وضعیت خودش را ادامه بدهد، اهالی منزل احساس کنند که محیط منزل باید محیط دینی باشد، محیط شرعی و الهی باشد و در این صورت اگر آمدند قدمشان هم روی چشم، این چه اشکالی دارد؟ چرا افراد باید این قدر بی انصاف باشند که برای فردی که می خواهد در راه خدا و در راه دین برود، اجازه بیان مطلب را ندهند و تمام حق را برای خودشان قرار بدهند که می خواهند خلاف حرکت کنند. به جای اینکه کار به عکس باشد و حق را به او بدهند و زمینه را برای او فراهم کنند، این دیگر خیلی بی انصافی می خواهد که انسان به دیگران بگوید تو باید از راه خلاف من تبعیت کنی! چرا؟ خب تو بیا تبعیت کن. حالا چه می شود که فرض کنید که بیایی در خانه بنشینی و چادر سرت باشد؟! البته نمی گویم چادر سرت باشد چون ما چادر را حجاب نمی دانیم،

حجاب یعنی پوشش، چه با چادر چه با غیر چادر. چه اشکال دارد که چارقد سرت بیندازی و بیایی و صحبت هم بکنی؟! البته صحبت تحریک کننده نباشد و عادی باشد، گرچه در همان حد هم صحیح نیست و جایز نیست ولی بالأخره همین مقداری که فرض کنید که انجام می‌شود.

بنده چند سال پیش به‌عنوان مسافرت به لبنان رفته بودم، یک روز با دوستان می‌خواستیم جایی برویم و مخدره‌ای در آنجا بود که خواهر عیال صاحب منزلی بود که ما در آن منزل بودیم. او بی‌حجاب بود و از فرانسه آمده بود و می‌خواست همین‌طوری با ما بیاید. رو کردم به صاحبخانه و گفتم که اگر او بخواهد بی‌حجاب بیاید من نمی‌آیم. اگر او بخواهد بیاید باید با حجاب باشد. رفت و به او گفتم و از او جواب آورد که می‌گویند که من نمی‌توانم چارقد سرم بیندازم. گفتم که برو به او بگو که اگر می‌گرن داشته باشی و دکترها بگویند که باید فرض کنید که چارقد سرت بیندازی والاّ تبدیل به سرطان و تومور می‌شود، آیا باز هم این بهانه را

درمی آوری یا اینکه نه به جای چارقد، گونی و لحاف
روی سرت می اندازی؟! چطور شد موقع بیرون
آمدن و حرف خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و
سلم که شد می گویی بنده نمی توانم؟! حالا تو مور که
هیچ اگر به اندازه یک خال هم در کلاهات درآمده
باشد، یک لحاف کرسی روی سرت می اندازی و در
آنجا هیچ مسئله و مشکل نداری [ولی در اینجا بهانه
می آوری!] همین بنده خدا آمد و چارقد هم سرش
انداخت و نه سردرد گرفت و نه طوری شد و نه
مسئله ای انجام شد.

ببینید! خودمان بهانه درمی آوریم و خودمان
نمی خواهیم، اگر شخصی در محیط بیرون که هست
بی حجاب باشد خودش می داند و خدای خودش
ولی در این محیط که می آید با حجاب باشد، این
چه اشکالی دارد؟ [با حجاب بیا،] قدمت هم روی
چشم بلند شو بیا، مسئله ای نیست و مطلبی نیست.

علی کلّ حال انسان باید خودش با این مسئله ای
که انجام می دهد، آن نفس خودش را تقویت کند.
وقتی که نفس تقویت شد، عقل تقویت شده است.
پس نتیجه می گیریم که در موارد عادی انسان عقلش

رشد نمی کند. چه وقتی عقل رشد می کند؟ وقتی که انسان در جریانات مختلفی که قرار می گیرد و در آن جریانات مجبور است که به مبانی عمل کند، آن موقع است که حرکت می کند و رشد می کند و به آن مرتبه عقلانی می رسد.

دیگر از دوستان و رفقا خیلی عذر می خواهیم و معذرت می خواهیم، ان شاء الله امیدواریم که دیگر این دفعه این نوشته ها را گم نکنیم و آنهایی هم که در طبقه بالای منزل ما می آیند و اسباب و اثاثیه ما را جابه جا می کنند، هر چیزی را سر جای خودش بگذارند که ما این قدر این طرف و آن طرف به دنبال این نوشته ها نگردیم.

سلوکی

سؤال: در بعضی از جاها بعد از مقابله قرآن، سخنرانی هم هست و بعد هم نماز اقامه می شود، آیا می شود شرکت کرد؟

جواب: مطلبی را به شما بگویم و این قدر هم از این گونه سؤالات نکنید و آن مسئله این است: قضیه بعضی از این سؤالات، قضیه چارقد سر کردن همان خانم است! ما مطلبی را خدمت رفقا گفتیم و در بیان

این مطلب هم خیرشان را خواستیم، نمی‌گوییم که نسبت به این مطلب یقین داریم و همین است و نمی‌گوییم هم که در بیان این مطلب اشتباه کردیم، آنچه از بزرگان دیدیم و شنیدیم، امیدواریم که بدون اینکه در آن دست ببریم همان‌طور منتقل کنیم. دیگر این‌طرف کردن و آن‌طرف کردن در کار ما نیست، التفات کردید؟! متوجه می‌شوید چه می‌گوییم؟! بنده عرض کردم قرائت قرآن عیب ندارد، تمام شد. حالا مرتب سؤال می‌کنند بعدش سخنرانی هست، چایی می‌دهند، کلاس می‌گذارند، خیمه‌شب‌بازی می‌کنند و...! بنده این چیزها را نمی‌دانم!

بنده گفتم که رفقا برای ماه رمضان به مسجد بروند، این مطلب را گفتم و تمام شد! بعد شنیدیم که می‌گویند که بعضی‌ها نمی‌توانند از خانه دربیایند! نمی‌توانند دربیایند درنیایند! بعضی‌ها راهشان با فلان مسجد دور است! بعضی‌ها در آنجا هستند! بعضی‌ها ... هستند! ما این حرف‌ها را روی طاقچه گذاشتیم، ما این حرف‌ها را گذرانیدیم. التفات کردید؟! ما این مطالب را گذرانیدیم. یک حرف می‌زنیم و آن اینکه در ماه رمضان به مسجد بروید،

تمام شد. نمی‌خواهید! بسیار خوب در خانه خودتان
مجالس احیا برپا کنید و مجالس بگذارید، کلاس
بگذارید، هر کسی هر کاری می‌خواهد انجام بدهد،
بدهد. اما اگر این کار را کردید، ده سال دیگر نیاید
به آقای طهرانی بگویید که آقا ما ده سال است سر
جایمان ایستاده‌ایم! روز قیامت دیگر حق ندارید
بیایید جلوی پدر ما را بگیرید که این پسر شما ما را
به نحوی راهنمایی کرد که نتوانستیم استعدادهای
خود را به فعلیت برسانیم! تمام. اگر همه متوجه
شدید یک صلوات بفرستید.

إن شاء الله امیدواریم که در جلسه بعد به سایر
مطالبی که مخدّرات فرمودند و مطالب هم واقعاً
مطالب عالی و راقی است، برسیم. بنده امروز قصد
داشتم که بیشتر به همین مسائل رسیدگی کنم منتها
علی‌کلّ حال مسائل و مطالبی که هست و
صحبتهایی که مقتضای یک هم‌چنین زمانه‌ایی
است و انسان باید نسبت به آنها دقّت کافی را انجام
بدهد که نه به راه چپ برود و نه به راه راست برود،
نه تندروی کند و نه کندروی کند و نه دل و دین به

این و آن بسپارد و نه گوش خود را به هر صدایی
بسپارد، اینها مطالبی بود که به نظر رسید که شاید
مناسب باشد که این مطالب را خدمت رفقا و دوستان
عرض کنم.

از اطالۀ مجلس خیلی عذرخواهی می‌کنم،
ان شاء الله ما را هم مورد عفو و حلالیت خودتان قرار
بدهید و از همه هم التماس دعا داریم.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ